

بر داشته و خون از آن فرمای چکند و نیز دین ز یاد بر دوقتی رسید که آن ملعون بر بالای کوهی خود قرار گرفته بود پس نظام سرها را در پیش آن ملعون گذاشت چون این زیاد را نظره اشرفها افتاد سه مرتبه از جای خواب و نشست و گفت وای بر تو کجا یافتی ایشانرا گفت پیره زنی در خانه دارم ایشانرا ضیافت کرده بود این زیاد ملعون گفت حق مهمانان ایشانرا شناختی آن ملعون گفت نه باز سوال کرد که ایشانرا تو چکشتند آن ملعون گفت که گفتند نماز ایستاده برده و بفرش و از بهای مانع شو و خعبی محمد مصطفی را بر خود بخواب در روز قیامت این زیاد گفت تو در جواب چکشتی آن ملعون گفت که البته شما را امپلکم و سر شما را نیز دین ز یاد میبرم و در هزار درگاه جایزه میباشم این زیاد گفت دیگر با تو چکشتند گفت گفتند که ما زنده نزد پسر زیاد پیرا و حکم کند در باره ما هر چه خواهد این زیاد گفت پس چرا ایشانرا زنده نزد من نیاوردی تا من جایزه ترا مضاعف کنم گفت من در این کار ندیدم الا تحصیل نقرت تو بخون ایشان این زیاد گفت وای بر تو دیگر چکشتند گفت گفتند ایشانرا قن قنیت ما را بار سول خدا این زیاد گفت که تو در جواب چکشتی گفت گفتند که شما را بار سول خدا فراتر نیست این زیاد گفت دیگر چکشتند گفت گفتند هم کن بر کودکی و غریبی ما گفت که تو چکشتی گفت گفتند که هیچ حجاج از برای شما در کمانده است گفت دیگر چه گفتند گفت گفتند که بگذار تا چهار رکعت نماز بگذاریم گفت بگذارید هر قدر که خواهید اگر نماز برایشما نفعی دارد پس ایشان هر یک چهار رکعت نماز گذارند این زیاد گفت دیگر چکشتند گفت که سربوی اسمان کرده گفتند یا حی یا قیوم یا احکم الحاکمین احکم بکمنا ویننا ویننا بالحق این زیاد گفت که اینک احکم الحاکمین حکم میان شما پس روی کرد بجناب مجلس و گفت کینت که این ملعونرا اهلان کند پس روی از عجمان اهل بیت در آن جمع بود برخواست و گفت من این ملعونرا برای خود میباشم این زیاد گفت بر آن بان موضع که طفلانرا کشته است و کردن او را بزین و مگذار که خون این باخون آن طفلان مخلوط شود و زود سر این ملعونرا نیز بر سر او بران مرد برخواست و او را گرفت در همان موضع که کودکانرا کشته بود برده انرا بخوارترین وجهی کردن زد و سر آن ملعون بر نیزه کرده کودکان سنک و کلوخ بر سر او میزدند و میچکشتند اجزاء کینت که نایل ذریه پیغمبر و اهل بیت او باشد گفته الله علی القوم الظالمین و صلی الله علی محمد و آله اجمعین

مجلس هفتم از باب چهارم در بیان رؤای سخاخن اهل بیت طاهره از کوفه بشام و وقایع بعضی از منازل عرض اول احد مخصوص خداوند است که عزت طاهره محمد مختار را افتاد بی حدایت فرموده و ضلال جو سوار هدایت ایشان غبار کف از مراتب خستگان پاک نموده از کندیت ایشان اهل دین را بجزم کشاند و از بنداراد نشان از باب جمل را باصحاب عقل رساند از شهادت حسین متفاوت منافقانرا اشکار نمود و از اسپری عزت او سعادت منافقانرا اظهار فرمود دست قدرتش رفته پیش مخالفانرا کشته و سنک انتقامش بپایان ظلم ظالمینرا شکسته و دشمنانش سر بکند مذلت نمود و دشمنانش را در طریق اطاعت کشنده که طالب اوست از دستگویی بچیزها لغت پندید و هر که جو نیایدی

برکت اهل بیت شام

۲۷۹

مرا زکند محبت و ایشا نه سجد **مؤلفه** چون ان اسیر بسته بنجر اهل کین سالار بیگان جهان
زین غایبین انردی که سببم او نکشند شام از کربلا بگوشند از کوفه سوی شام چون نام این زیاده
نهاد بیزید بپیدرسید و از شهادت امام حسین و اصحاب مطلع گردید و از اسپری اهل بیت ظاهر و از امام
بحق امام زین العابدین **مؤلفه** این جواب نامان و ولد الزنا نوشت باین مضمون که نامرات باعث عشت و شاد
گردید و ولد از قید عظیم رها شد از قتل سبط رسول شادم و از قیدالم ازاد پس از اینها نوشت و تعبیهها
بفضل شیخ انولد الزنا بود **مؤلفه** نوشت انکافر غدار بیدین بان سالار اهل جور از کین
کدامی نور و نور میخانه ما بود مهتر می چنانما نر اما در نختین چون زنا زاد بروی من در آمد **مؤلفه**
توبه در تبه در عالم چه نمود چه بیدیر لعین در دهر مر بود توبت الله را میخانه کردی حوزا از ستم
و پاره کردی ز نور عمر شاد و دل من ز تو امیدها شد حاصل من چون نام من تورد شد باید سید **مؤلفه**
سرفای مقدسه سر و زان و عترت اسپر پغراخر انومان بخاری تمام بی عزت و احترام بجانب شام محبت انجام
فرستی با برغم ایشان افزاید و درهای نشاط بر روی کشاید ان ولد الزنا بی التور محقرین ثعلبه زا و بر زای
ز جیز قهر ز اطلید و سرهای تهی از ابا و داد و درانه شام کرد و بعد از ان نصیه سفر محبت اثر اهل بیت حضرت
خیر البشر زادید و حضرت امام زین العابدین داخل بر کردن گذاشت و محمد زان اهل رسالت بر و ناسیران کرد
و با شمر لعین و جمعی از مخالفان بیدیز از عقب ایشان روان کرد صبا **مؤلفه** چو که بود روح پر زده دارشان بی
برده شان فلک پرده در شام **مؤلفه** القسه منزل بمنزل وادی بوادی ان اسیران و غریبان بخاری تمام بجانب شام
میرند و در منزل معجزات بسیار از نور مطهر ان امام غالب مقام ظهور می رسید تا بیدیز زاهی رسیدند و ان
حضرت بر سر نیزه بود و جمعی در دور سر بجایست مشغول بودند پس شرای حاضر نمودند و بعیش و طرب پر از خند
مؤلفه پیرامن سرش دین بیادب شدند ما بل بخوردن می و عیش و طرب شدند ناگاه دستی از دیوار
بهر ظاهر شد و از ماد خون بانید بو ار شعری باین مضمون نوشت که ایا امید شفاعت جد حسین را خواهند
داشت جمعی که خون از حلق او ریختند **مؤلفه** خون حسین جوی اند سو کند از مسطقی چه گونه
و فاند و کند ان جماعت ترسیدند و خواستند ان دست را بگیرند تا بیدار شد ان قوم بان نشنیدند و بعیش و طرب
باز ان دست ظاهر شد و شعری دیگر باین مضمون نوشت نه بخدا سو کند که ایشانرا شفاعت کننده در روز جزا
خواهد بود و در عذاب الهی محلد خواهند بود چون از اصحاب جنالک باشند پس دیگری خواست که او را
بگیرد تا بیدار شد چون نشن باز پیدا شد و شعری دیگر باین مضمون نوشت که تحقیق **مؤلفه** کشت حسین را
و مخالف کتاب خدا کردند ناگاه زاهی از دبر مشرف و سرانحترم زادید که نورش بر زمین و آسمان نافتد پسید
که ای گروه مخالف از کجا میانید گفتند از عراق و ابن سر حسین بزرگ حجاز است که امام را شان بوده او را
کشتیم و سرش را بزرگ زیاده میزیم ز امب گفتن ان حسین که بیدارش بر عم رسول خدات و فادارش **مؤلفه**

گفتند بی گفتار بر شما اگر عیبی زاپیری میبود در میان او را بدیده خود خلیفه دادند پس از راهب
 هزار درهم داد و آنرا مبارک را از ایشان گرفت و بدیدر خود در آورد و هر روز از آنرا بخورد و در میان نجات
 و سرانجام هر که در آثار راهب سر زابری داشته بصومعه خود در آورد **مؤلفه** در راهب استمانی گشت
 افتاب شمع روشن بداند ترا و کرد ترک خواب **راهب** چیزی از نور آن نبرد که صدای هایتی زایشند که
 زهی سعادت تو و آنکه قدر و منزلت این سر زانند پس **راهب** با کلاهی که گلشن از گلشن حصصت نرم دیده اند
 مطهر داشت و شوم بود و از مشنگ و غیره خوشبو تر از انفاس عیبوی بطران افزود و آنرا نور زابری عقاد
 گذارد و در باستانا کرد و گفت **مؤلفه** ای آنکه کس نیست که دانای تونیت در دهر حرم جای نه
 کجای تونیت در مهگاز تو همی گفت سخن در دهر کس نیست که کویای تونیت پروردگار از مجموع
 بن مریم که امر کن که این سر مطهر نام سخن گوید و سر گذشت خود را باز نماید **مؤلفه** کز کلامش زنده کرد
 خان من نازه پاید قونی ایمان من فاش کوید نام من آنکه گیم کشته تیغ جفا از چپم داشت **راهب**
 این سخن اندر دهن گامد انجور من پیچاد سخن کی تر از پند ما و ای بهشت **زانکه** ذاری
 حرم و از گشت کی ترا غیر از خدا معبود نیست **باز** کویا من ترا مقصود چیت دعای **راهب**
باجای مفرین شد سر آن سر و زان سخن در آمد و فرمود ای **راهب** چه میخواهی **راهب** ایقین در
 باب اسر بیشتر کردید و از روی کمال ادب پرسید که ای بزرگوار بحق پروردگار خود که نام بگوی که تو
 سر آن حضرت گفت منم فرزندان زاده محمد مختار و جگر گوشه خیدر کار نور دیده فاطمه زهرا شهید کربلا
مؤلفه منم که کشتم از شهر خوشتن مهجور منم که ملک شهادت ز من محمود منم که تارک دین
 بجای اکلیم طراز صفحه تویی ز سپاهیم منم که جبار رسول بزانت بدد علی ولی ز جهان
 قرانت **راهب** ای شاهانه این جز روی خود زابری و آن حضرت گذارد و گریان شد و گفت ای بزرگوار
 روی خود زابری عیدار من تا بگوئی فرزند از روز قیامت شمع تو خواهم بود تا گاه اشک بریده دو باره سخن در آمد
 که **راهب** ای بطلب موقوف قبول اسلام توست **راهب** شهادت فایز این جاری ساخت سر مبارک امام حیدر
 قبول شهادت او نمود چون صحیح شد که خواستند سر از **راهب** بگیرند **راهب** بگرام در آمد گفت میخواهم که با
 سر کرده این لشکر سخن بگویم چون مرعین بنای در آمد **راهب** گفت ترا مجدداوند صاحب این سر محمد مصطفی منم
 میدهم که این سر زاد صدوق گذاری و دیگر باین سر خفت زینا فی علمین قبول کرد ولیکن وفا نکرد **راهب**
 از بفر نامدی و بعضا گذاشت و در کوهها و بیابانها عبادت خود میکرد **راهب** رحمت الهی اصل کردید
 و چون نزدیک دمشق رسیدند علمین از خزانه دار خود ان زدها را طلبید و مهر خود را ملاحظه کردند و
 هبنا ترا گشود دید که مهر زدها سوال شده است و بر بروی آنها نقش شده است که لا تحسبن الله ظاهرا
 عما تعمل الظالمون یعنی همان مکن که خدا ظالم است از آنچه میکند ظالمان و بر روی دیگر نقش شده است که

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سَبَّحُوكُمُ اللَّهُ الَّذِي تَكُونُونَ فِيهِ وَمِنْ يَدَيْهِ الْمَتَابِيُّ ذِكْرُ اللَّهِ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَكُونَ

پس آن ملعون گفت ایها قهاران که در این کتاب که در این کتاب

لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ مجلس هشتم در بیان وقایع منزل دیگر

از منزل شام محنت فرجام سپاس ستایش آن خدا و براسرار او ستایش و در آنجا

او سر دادند و زبان بشکر و سپاس او گشادند و دشمنانش بر خود را گرفتند و بواجب صلوات نهادند ^{ستایش}

و در کجایان نوازند دشمنانش را و در بران کدازد **مؤلفه** همین دوستان آن مختار انبیاء بعد ^{آن}

سلطان دین مالا در خیال اولیات بعد از آن عزیز بولجر حکن در نشاتین نیست کس مانند حضرت

دوستان او سخن از بزرگواری که سربار کثر ازین جدا کردند و شورش بر دبار مبدار کرد و آمدند و

در مجلس شراب حاضر میباشند و طبله عشرت بنواختند تا آنکه آن حضرت ضعیف را ایچمه خود افروختند و در آن

آنش سوختند **سیند بنظاوس و دیگران از این هیئت که در آب کد**

که در روز خوانند متوجه طواف بودیم مرد مغوی را دیدیم که از رحمت الهی مابوس میگفت خداوند امر ^{کسی}

و حال آنکه میدانم که هرگز نمیامری و نخواهی امری بدین بیک او شدم و گفتم ای بنده خدا من از خدا و مانند

این سخنان مگویی که اگر کینا مان تو مانند قطرات بازان و برک در رخسان باشد و از خدا طلب امری که

امید امری از خداوند ^{امری} ثابت **مؤلفه** آنست که هر چه گناه میبخشد صد گناه گناه و آبگامی

بخشد هر روزه عمر اگر کبوی عیبانش در نیم شبی بخشد آنست که گناه بدست گرفته غرابشوی ^{بند}

که غرابی در شکر گناه نیست و هیچ چیزم عذر خواه نباشد **مؤلفه** زان تخمستم که در جهان کاشتهام

این حاصل آنست که برداشتهام از زمین **ال رسول مختار** را و صلی بدوست نکند شام بدانکه در میان

ان بچاه نظری بودم که در راه شام موکل سرانجام حکین بود و در شب سران حضرت زاد و صدقه میگذشتم

و انصد و قراد در میان بزم طرب خود قرار میدادم و شراب مغوی دیدم شبی از شبها ایشان شراب خوردند و

خود افتادند و من هوشیار نشد بودم که ناگاه شنیدم که کسی میگفت **مؤلفه** ای اهل جهالت رسول

مختار آمد فخر و سزا سبب از آمد سالار تمام هوشمندان جهان از بهر هلاک هوشیار آمد

پس دیدم که درهای ایخان کشود شدند آن حضرت با آدم و نوح اسمعیل و اسحق و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل

و جویز ملائک کرویسان و درو خانیان و مقرران از آسمان بزم پر آمدند پس جبرئیل پیش آمد و سران حضرت را

از سگد و بیرون آورد و بیوسید و بر پینه خود چنانید و کربت همه بنمیزان کریستند و مرگ میکردند

و بیوسیدند و میکردند و شاه لولاک از قرین میگفتند و آن حضرت میکردت بل الحرام انشیر هر یک

لازم بود زیرا که شمار درگاه کبر پلای و سزاوار نیاز بارگاه بزدان بود **مؤلفه** بود آنرا آنکه فخر روزگار

کرده آنرا با حق شاد بود آنرا آنکه زاب سلسیل موی از آشته بودی جبرئیل بود آنرا زینت

دوش رسول بود انروز بگوش ببول بود ان کوپز و پدش روز کاز تا در کوی و فا کردن شار ان
 سری بود که برخان امت در صخرای کربلا بدوازده ضربت از بدن جدا کردند و برنیزه جفا نصب کردند و چون
 در کوفه ها کوفه مبردا پندند **فید ابی رقعه** لیهای مبارک کثرت که دید چون کوفه فر داشت شنید که
 این امر ملاوت میفرماید که ام حَسِبْتَ اَنْ اَصَابَ الْكَهْفِ وَالرَّهْمِ كَا نُوَاْمِنُ اِيَّا نَا حِجَابًا اَنْزَلْنَا لَكَ وَرَصْدًا
 کوفه با از بلند بر فراز نوره سوره مبارک که کف دانلاوت فرمود و نای خواند که انتم نَبِيَّةٌ اَمْوَايِرْتُمْ وَ زِدْنَاكُمْ
 مَدِي اِنْ سِرْتُمْ بُوَد كَيْ حُوْنِ دَر كُوْفَه بَد خِي اَوْ يَحْنِنْد خُوَانْد كَر وَسَبَعَلَمُ الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا اِلَى مُنْقَلَبٍ نَبْقَلِبُوْنَ
 یعنی زود باشند که بدانند انگر و هر که ستم کردند که بازگشت انها بجا خواهد بود انسریریت که چون خبر میدنند
 رسیده که از آن جدا شده و صدای شیون از خانه های بی هاشم بلند شد و بنی امیه شادی کردند لعنة الله عليهم
 انسریریت که در روز قیامت بن ملحق نمیشود تا فرموده از انرا حق تعالی امر زرد و از دشمنان انتقام کشد

مولفه مدح انرا چه توانم نوشت بهتر آن باشد که گویم سرگذشت چون شب غمزه نمیکیم سخن بازگویم
 از غم خبر البشر انمرد میگوید که رسول خدا انرا نور از ابر سپینه خود چسباند و بوئید و بوئید و بوئید و گویت و گفت
 ای پیغمبر خدا میبینید که چکر دند با نور دیده من و فرزند پسندیده جبرئیل نزد بیک حضرت رسالت آمد و گفت
 یا رسول الله حق شهادت ما مود کرده است که ترا اطاعت نمایم در باب این امت جفا کارا اگر فرما بد زمین را بلرزه در آورد
 و سرنگون سازم چنانچه تا قوم لوط نمودم حضرت رسالت فرمود اینرا نمی خواهم و لکن خطمی کنم با ایشان در روز
 پس ان حضرت با ارواح انبیاء و ملائکه نماز کردند و بران سرصلوات فرستادند تا گاه کوهی از ملائکه حاضر شدند
 و گفتند یا رسول الله خدا ما امر کرده است که این بخواه نفرزاد سائیم حضرت فرمود بعد او را بداند خدا بان مامور
 شده اید و ایشان هر بھای انبیا در دست داشتند و بر هر کس افعال خوب میزدند انرا در او می گرفت و می بخش
 یکی از ایشان قصد من کرد فرما بدبر آوردم که یا رسول الله الامان الامان حضرت فرمود ترا الامان دادم خدا ترا
 نیامرزد چون صبح شد دیدم که در فغان من خاک شده اند پس بپنیر ان حضرت چگونه امید امزش از حضرت
 رتبا لارباب داشته باشیم

مجلس نهمین کز و زون اهل بیت حضرت
سیدنا امیر محمدت قوام

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ جَعَلَ الدُّنْيَا رِجْزًا لِّلْمُؤْمِنِيْنَ جَنَّاتٍ
 الْكَافِرِيْنَ وَصِيْرًا لِّلْآخِرَةِ نَعِيْمًا لِّلْمُتَّقِيْنَ وَجِيْمًا لِّلشُّرِكِيْنَ وَالصَّلٰوةَ عَلٰى جَبِيْبِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِيْنَ وَوَصِيَّةً اَمِيْرٍ مِّنْ
 وَدُوْنِهِمَا الطَّاهِرِيْنَ مِنَ الْاَوَّلِيْنَ وَالْآخِرِيْنَ سَيِّدِ اِمَامِ الَّذِيْ قُدِّرَ مِنْ سَيِّفِ الْاَعْدَاءِ وَاَوْلَادِ الزَّوَاوِطْرِ حَيْدَرِ
 بَارِضِ الْكِرْبَلَاةِ مَسَابِقِ اَيْدِي الطَّالِبِيْنَ اَسَانِي اَيْتِهَا الْمُؤْمِنُوْنَ اِنْعَمُوا كَيْفَ مَضَى فِي بِلَدَةِ الشَّامِ عَلٰى
 غَزْوَةِ الطَّامِرِ سَيِّدِ الْاَنَامِ عَلِيَّةِ السَّيِّدِ **مولفه** روزی که خای علی شام شد صبح آمد غالیان
 جمله شام شد چون روز کار حرمش انبیکت شامی بدوستان بصر جزام شد حسابا ظلم صید حرم را
 بدام بود ایمان رسید و کفر باسلام زام شد **ایشعه** اگر چه استماع کیفیت و رود آمد بیت ظلم که

وَرْدُ الْهَدْيِ ثَامِ

امام حسین بشام عنفت فرخام دشوار است چند کلمه از کلمه بعد بشنو که از جمله اصحاب حضرت رسالت مآب است
 ناولت باشر غم کتاب و دیدمات پر لب کرد **مولفه** نیت شوار اینمیزان کریم در این ماجرا سهل
 باشد خون دل جاری نمودن زین عز سهل میگوید که من در سفری داردمشوق شدم دیدم در فحاشای عمومی
 باشجار و اغانا و سبار و قصور غالبه و منازل دبیغیه بشمار خوطه دمشق از معموری و نکست طعن جانات اربع
 میزد و چرا چنین تباشد **شعر** برب نیاد رفت بعبیر ملک شام بطحان خراب شد بمشای ملک دی
مخفی تا آن که محبت دنیا خوطه در شوق و حیمین توانم و هفت
ابتدا و تقدیر کند اجناس اربع خوانده اند و شد از
 دمشق را انجیا نمود و بنای بهشت خود را در آن زمین گذاشت و چون فرود آمد و بعضی از بدواریت شد انجیا
 ان ملک شد و اصل بیت ظاهرت را باسیری بان دبار آورد و سواد دنیا سخن المؤمن وجهه الکافر ظاهر کرد
 سهل میگوید که اهل دبار خود را انجامها و زبورها را استه بودند و باز اونها و منظرها را این سینه بودند و
 و نظاره و انواع سازها میخواستند با خود گفتیم مکرر و عید ایشان پس از جمعی پرسید که مکرر در شام عید است
 در نزد ما معروف نیست گفتند اینجها تا که تو از اهل ایند باور نیستی و در این شهر غریب گفتیم بل من سهل بر سعد
 معدم و بخدمت حضرت رسالت رسیده ام چون مرا از دوستان اهل بیت اطهار یافتند گفتند اهل این ملک
 ما دشوار است که چرا از اسمان خون غمیبارد و نظم جهان از هم غمیباشد بدانکه این فرح و شادی بجهت آنست که از
 سر مبارک حضرت امام حسین را از عراق بجهت زید بن ابیاضاق میاورند گفتیم سبحان الله سر امام حسین زلیخا بود
 و مردم شادی میکنند پس گریان شدم و بر سریدم که از کدام دروازه داخل میکنند گفتند از دروازه ساعات بود
 ان دروازه ششام چون بزید یک دروازه رسیدم دیدم که زایات کفر و ضلالت از بی بکد بگری اورند مردم
 از دهام نموده اند و من چشمم بر خورشید فلک امامت بودم که ناگاه نظرم بر سر ایفاد که بز ازین کافر بیت
 لغات نور از ان سرطالع و لامع و شیبترین مردم است بخدمت رسالت **مولفه** سرچو سر نورش
 افتاب افتاب از تابش رویش تاب بود از خورشید نورش پیشتر چون رخ نورانی خیر البشر کیوان
 عنینش مشک نام روی و مویش بود در شک صبح و شام بود رخ از خون رخ نورانش خلی خوی بود بر
 پیشانی اش **ایشعری** این آن زخم است که در مغز که گریلا در هنگامی که بگو و تنها بالکرا عفا متوجه
 کار دار بود تا توانان ان حضرت تمام شد و لحظه بوقت نمود ابو احتق شذید الفنون نهری انداخت و کشت
 ان حضرت شام چون پیرا کشید خون بر روی مبارکش جاری کرد پدید آمدن جلمه زای داشت و بر پیشانی نورانی
 خود گذاشت کافی دیگر نیز زراب داده که سه شعبه داشت بر سینه بیکیش از کهنه صندوق علوم و زبانی زد و از ان
 زخم ان حضرت توانا بی سواری نماند و از اسب پیاده **مولفه** دانسان گریلا از پیش از ان زخم کلاک
 من حضرت برین صبح اقبال فرادم شام شد وقت شرح داستان شام شد حرف شام از علم نادر و حکایتی

گفتند شوارشد از سهل کوی سهل میگوید که چون نهم داران سرها سر و زان بلند و آواز را گذرانیدند
 و از یقی و سفلی پستی ایمنان حضرت داشتم که ناکاه دیدم که نامردان درشت خوی چند اطفال و زنان خوردند
 برشته ان برهنه سوار کرده می او ننداه ام پیده کبان اشار عصمت بی پرده نوای واحیدناه ذات کردمشود
 در مخالفه مؤالف عراق و حجاز افکنده بودند ^{و عرب و عجم} **مؤلفه** یکی از اخبار حرکت بود بر دل یکی از اسیر از خون
 چوب محمد یکی از خون دل جاری بلانان یکی کران چو ابراند برهاوان یکی از شرم دستش بر چین بود
 یکی زارده بر رخ زانین بود یکی دستش بر پیش زنجیر خرب و توان بهمارود لکیر یکی از خون روان از
 چشمش بود جوزها در غم خیر البشر بود سهل میگوید که در میان اسیران دختری دیدم بر پیشان موی کشاده
 کیسوی آثار عظمت ظاهر و انوار معرفت از گفتارش نامر نیز دان مصومه مظلومه شدم و گفتم ای سلیل سیده و سرای
 وای مظلومه معصومه نوحه سران تو کستی ان مصومه گفت ای بر منم دختر سرور نشسته لبان و سالار شهید دختر
 شهید و خواهر شهید دختر غریب و خواهر غریب **مؤلفه** عزیز نامه خوانتون نشاتیم من سکنه خیز
 مظلوم حسینم من منم که روح الامین است خادم بدیم نهال گلشن دین رسول زانم **سهل** میگوید
 چون دانستم ان مظلومه معقله کسب عرض کردم که ای خوانتون من سکنه من سکنه محابه جدت حضرت رسول
 میباشد مراد این گرفتاری ها و بیلیات مجذبتی سرافراز فرما که در قدیم ان شرط اطاعت بنجا اورم جناب سکنه
 خوانتون فرمود که ای سهل این ظالمی که سر بدم زان دارد بکوی که از میان اسیران بیرون رود که نظاره کبان شود
 ان نور افشان شده دیده از ما بردارند و بجز حضرت رسالت انقدر بجز منی و اندارند سهل فرموده ان
 مظلومه معصومه چهارصد و بنا و طلا بان مرد داد که ان سرانور از میان اهل حرم بیرون برد انندار
 فدرا گرفت و حاجت سهل را روا کرد و چون زد از اخوات که صرف نماید سنند و پزهای سینه شده بود
 بیک جانب انها نوشته بود **و لا تخبرن الله غایلاً عما یعمل الظالمون** و بجانب دیگر نوشته بود **و سيعلم**
الذین ظلموا انهم منقلب ینقلبون پس اهل شام میگویند که ما مکر اسیران از ایشان بیکوتر ندیده ایم
مؤلفه یکی میگوید که ایشان از مها یکی میگویند از اصل شامند یکی میگویند در طلعت چو خود
 که در چشم خلافت میصورند تمامی جزان جمال اسیرها بودند که ناکاه دیدند که دختر مظلومه
 بر روی شتر با از خیز میگوید که سخن بنات علی المرتضی و قره صیون فاطمه الزهرا و جدنا محمد سید المرسلین
 و جدتنا خدیجه الکبری ام المؤمنین چون اهل شام این سخنرا شنیدند متوحشر گردیدند و صدای غلغله
 صدای در میان شام افتاد و تمامی مکرر میپندند که سر مبارک سید الشهدا بلند میگویند **لا حول و لا قوة**
الا بالله در انوقت ظهر که در اجزای شام جل بر سینه اش بود حضرت امام زین العابدین رسید گفت ای سیر
 حسین آخر که مفلوب شدن پیشوای اهل را از گفت چون نماز شود اذان و اقامه زان شو بهین که اولی که بلند
 و بلند خواهد بود تا روز قیامت انما لعلون ملز و سناک شد منحال عجز و میگوید که بخدا قسم که در شام

واری کردن اهل بیت مجلس بند

که سر اظهر جناب امام حسین بر سر نیزه بود و بگویش خود شنیدم که کسی تلاوت سوره کهف در نظر بروی آن حضرت میکرد چون باین اید رسید که **أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ كَانُوا مِنَ الْآيَاتِنَا عِجَابًا** بعد از آنکه آن حضرت بزبان فصیح گفت امر من از قصه اصحاب کهف در قیم عجب تر است و این اشارت بر وجه آن حضرت است برای طلب خون خود پس آن کافران حرم و اولاد خاتم پیغمبران را بر دو مسجد جامع دمشق که جای اسیران بود باز داشتند عزیزان در آنوقت هر دوی از اهل شام که عارف بجالس عترت اطهار نبود نزدیک آمد و گفت الحمد لله که خدا شما را کشت و شه هلا از مردان شما پرذاخت و ذلت داد و نیز پدید آید شما مسلط گردانید و آن پر عیدانت که ایشان از پیش ظاهر حضرت رسالت پناهند چون سخن خود را آن پیر ساد لوح تمام کرد حضرت سید الشاجدین و یقین الله امام زین العابدین فرمود که **الشیخ ایاقران خوانده گفت** بی حضرت فرمود این ای را خوانده گفت بی حضرت فرمود **این ای را خوانده فلان استلمک علیہ اجر الا المودة فی القربی حضرت فرمود** ما یم که حق نعم مودت ما را از مردان گردانیده است باز فرمود که **شیخ این ای را خوانده قاتل القریة حقہ و المسکین** گفت بی گفت ما یم انها که حق نعم پیغمبر خود را امر کرده است که بما عطا کند باز فرمود این ای را خوانده **وَاطْلُوا أَلَمَّا عَتَمْتَ فَانَّ لِلَّهِ وَجْهٌ وَهُوَ السَّمِيعُ** ولدی القریة حضرت فرمود ما یم ذوی القریة و اقرب اقربا و این حضرت باز فرمود که این ای را خوانده **انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا** گفت بی حضرت فرمود ما یم اهل بیت رسالت که حق شهادت بطهارت ما داده است امر در روشن ضمیر شده که بان شد و از کفهای خود پنهان گردید و غماه خود را از سر انداخت و سر با سمان کرد و گفت **بار خدا یا بزراری پیچوم بسوی تو از دشمنان ال محمد از جن و انس** بخدمت آن حضرت رفت و گفت **این رسول الله یا توبه من ببول پیشود اگر توبه کنم فرمود بی این پیر توبه کرد و چون**

خبر پدید رسید و از اقبال رسانید **مجلس بند در میان ماوی کفرتن**
اهلبیت ظاهر الا خیر الا نامر به شمر محنت فرجامر بویوانی
و ذکر در این ایشان مجلس بند علی الشیرین و ظاهر
شدن کفر و نفاق اهل شقاق بر همه خلق افاق بود
 عجت مجوی پر توان کن و پلانه دلهای شکسته عجمان اوست **قرش علینا عجت که زنجیر حبش دست و دل دوشان بسته**
و خنجر قریش بلام آردوی شکسته دلان پوسته حبش انابست بویانه دلهای اجباب نایقه قریش بارگاه است فرغ از شمع
 آردوی اصحاب یافته بارگاه حبش ماوی سالار اوست **یعنی محمد طراز جهان وجود در گاه قریش جای سرور اولیای است**
یعنی عزیزین افرا علیهم وجود صلوات الله و سلامه علیهم ما و علی ذریتهم المعصومین الطیبین الطاهرین المعصومین
 خصم سر کرد و لب تشنه کان شه کونین **سر و سپینه خیر النساء امام حسین** شهی که داشت سرش بر میان کینه عفا
 شهی که عترت او بود در خزانه شام **شهی که نشه جگر شمر دون بریدش** شهی که بسته زنجیر کینه شد پیش
 شهی که خواهر عیدیده دل افکارش **بیشتر بر آید نبود گفتارش** شهی که دخترش از شر و جحیم ناعظم کشید

بود بر خنار خویش پرده غم امموالیان سخن در خابیت که اهل بیت اطهار سر و اوخار امام حسین
 در شهر شام در خرابه مقام دادند و سر این معنی است که چون ^{امام} زین العابدین و عترت طاهرین از دنیا رفتند
 محبت الهی حجت الله مطلق بودند و حجت خدا از اطلاق بوزان دلهای خراب بیشتر است لهذا بحسب ظاهر نیز
 در شهر شام ایشان را خرابه مقام گوید **موقف** کند حق با قلب خراب بوزان تا بد فروز افشا
 چون زمانه آن خرابه لایق تابش آفتاب جهان تاب امامت دید جا ربوب از شرکان خود زبان کشید و آب از
 از اشک چشم قدسیا پاشید فرشتگان از بال جبرئیل امین کسزد و چراغ از شعله آه مقربین آورد امام زین العابدین
 و عترت طاهره سیدانام زاد را امکان شد **موقف** افتاب بر خرابی خوانند که حق را جای در و بزرگ
 شد انکه گردون بود او را اسنان گوشه و پرنده اش کاشانه شد عمداش چون شمع سوزان بر سرش
 خواهرش بر آتش پزانند چند نفر از غلامان دو پسر از ایشان موکل ساختند که با ایشان در آتش محبت
 افزان کران و فالان در آنجا بر دند اما صدای حلقه ماتمشان بر دلف فلک افتاد و نوای اله جانسوزشان
 درنی که نشان بمضرب سخته مصیبت سلسله جنبان نازکی و اعینین میشدند و بزخه تلخن ماتم طوره
 چنک خاطر از پریشان میگردند بنوای ابن حسین شور در عرب و عجم عراق و حجاز و ایاند اخند و نوای آه جانگاہ
 بدو سه مرتبه بکونی افراخند **موقف** فاداناله کرویایان بعترتین که کشته اند همان جانا
 خراب نشین نتیجه شرف کاینات دلگراست اسپر دست ستم نای او نیز بخیر است و چون هنگام طلوع
 صبح رسید و چون ^{اناب} سر سر و شهدای حجاب بر آمد و عجز و روزگار کسبوی شاد را از غم پر دکان است
 عصمت کند و اشک انجم از دیده فلک دخت مصداق و نماز بیدهم الاطغیا ناگنیر او مصادق و نماز بید
 الظالمین الاخشار و انما الارقوه غاد و وارث ملک شداد یعنی بید بید علیک اللعنة والعذاب الثالث
 چون دست که الوده خون شهیدان بود لباس سُرخ پوشید و بر تخت بدبختی از مید برباط بیجا چید
 رؤسای شام را محفل شوم خود طلبید و چون تمامی حاضر گردیدند و بمناسبتی از وی رسیدند خدا و ما
 خود را گفت که خدا و ما در وجه از ابرویش ایزان فرنگ و روم بجلان کافر جهول ظلم حاضر ساختند
موقف چون تخت خود گرفت اشک قرار بر سر بر کفش زد و در حکم کردن کفش بر لب
 تا بجلان آوردند الخلیل زان خطابان جفاجوی لعین سوخت جان انبیای مسلمان اهل بیت
 طاهره سید المرسلین و جناب یحیی بن علی بن ارضین امام زین العابدین در آنخانه خراب با دیده پر آب
 و جگر کباب درد و ریگد بگریخته به دند و منتظر که انبیا بید بید در تاب ایشان چه حکم خواهد کرد که ناگاه
 دیدند که خادمان و سیاولان ان لعین حربی و تازیانها در دست داخلان خراب شدند **موقف**
 همیشه که کشد تیغ جور و کین جلاد بصورتی که دود سوی صد خود صیاد بدان غلط که عرش بخانه
 زهرا بدان صفت که بهودان بمنزل عیسی یکی بنازوی بنیاد کربلا چسبید یکی زینب و کلثوم حمل و

بدر اهل بیت مجلس زید

کردید یکی سکنه مظلومه را کشید خواب یکی ضابطه آورد و بقیه و عتاب کافی بر زین العابدین
 زین العابدین را گرفت و ستم کردی از وی نینب جزینا در کینفت بر زین العابدین
 بیت ظاهر که مجلس زید پدید بطریق مختلف از کرسیده
 منقولست که چون در میان عرب مملکت که اسرا بگذاشتند شامان و شهر را از انکه زنان دنیا
 خاد بر سر کنند و در شمار آن خاد بگردد و این علامت است که این اسیر از نسل پادشاه و امپراتور است
 عزت ظاهره را بر او می نمود و فرزند مجلس زید پدید می آمدند از مردان اهل بیت دو از ده نفر بودند
 و بزرگ و سالار ایشان حضرت امام زین العابدین بود و از زنان پنج نفر حسنا پای شاه و لایه که بزرگ و
 مهترشان زینب خاتون بود و از زوجات سید الشهدا چهار نفر و از دختران سه نفر و جواری و خدمه
 و غیره نیز بودند که ذکر آنها بملاحظه نرسیده **در کتب احادیث ندرت یافته**
 مرآت ازان کافران بخوش آمد بریدیم ایمان حرفی که مناسب اهل بیت رسالت بود می گفتند از این
جمله حضرت زینب علیه السلام صدابند کرد که فاجران لایم را از برای امیر المؤمنین آوردیم **مرآت**
 که حضرت امام زین العابدین در آن راه با کسی سخن نمی گفت چون این کلام را ازان بر او شنید فرمود که
 برخدا و خلق ظاهر است که فاجر و لایم کینست اهل مجلس کافر محمود از رضای وجود از منافقین و مواضعین
 از مشرکین و مؤمنین چشم بر راه انظار داشتند که ناگاه دیدند که بدر فلک امانت مانند ملاضعیف
 و نژاد پیدا شد دست مبارکش بر سر سپهر است و رنگ رخسارش شکسته ز مهرهای ایمان عصمت ز مهر را
 بر ایمان جفا بسته اند و جواری تمام بی احترامی آوردند و خوش ناله از اهل مجلس خوانند و غبار آلود
 خاطر حاضرین و ناظرین نشست عبد الرحمن بن حکم خطاب بر زید کرد و رو بانگ فریاد آورد که ای بد بخت
 خوب کردی که در پیر فاطمه ظاهره را بر انداختی و نسل بیته را سب زانیا کردی زید پدید سر نیز دینت
 او بر و گفت این مجلس جای این سخن نیست شامی دیگر گفت ای زید گفت خدا بر تو باد عزت ظاهره
 پیغمبر را کین و اهل بیت ایشان را اسپر کردی مگر ایشان اسرای فرزند و دروندان کافر بجهت آنکه دیگران
 نرسند و از این مقوله سخن نگویند حکم نمود تا او را کشند پس آن عزیز بیایند در برابر آن کافر ایمان باز داشتند
 و مدتی از روی تکبر و تجر با ایشان سخن نکفت و التفات نکرد و ایشان از شرم ناخوش استین خود را
 حجاب رخسایش نمودند و زبان خال اهل بیترت و معرفت با این مقال گویا بود **مولف** زایم
 فلک مال همگیکن جزات اولاد هندی رده نشین دختر سول در آن سخن حفاظ رخسار استین جز است
 این کینه جویند تا او را جزین جز است
 پس غمگین بعد از مدتی در حجاب امام زین العابدین کرد و گفت ای پسر حسین پدرت قطع رحم کرد و در زخم
 سلطنت من منازعه کرد و حق رغابت من نمود پس خدا با او چنین کرد ان حضرت فرمود پیوسته منبر عیسی
 با آباء و اجداد من بود پیش از آنکه تو بوجود این و از مادر متولد شوی در روز بدو واحد رات سول

خداوند احد در دست جدمین علی ابن ابیطالب بود و دست جلد پدر تو بود و ای بر تو
اگر بدانی که چگونه و بجهت خطاها مرتکب شده در حق پدر و برادران و عموها و اهل بیت من مزین
بگوها بگری و بروی خاک بر نشینی و فریاد و احوال و آوازه و آواز و آوازی باشم نداری که سر پدر مرا
که زین دوش رسول و زینت اغوش بتول بود بر دروازه شهر او بخته و او در بیت حضرت رسالت
در میان شما کز ای بر تو و بشارت باد ترا بخاری و ندامت در روز قیامت املعون در غضب شد و از
سنان حضرت پنجم آمد و جلاد را طلبید و گفت این جوان هاشمی را بر در این باغ کردن بزن و سزا
بزن من او چون اهل بیت ظاهرین امران بیدین و افضل امام زین العابدین شنیدند خروش و اولاد
افغان و اعلیاء بر کشیدند **مؤلفه** چنانکه مظلوم در خروش آمد کزان خروش دل حاضران
بجوش آمد کشیدند زین مظلوم ناله از دل که فاش فاطمه زاد رجنان بگوش آمد قدسیان بالیند
و کز بیان کریدند و چون جلاد تا بنیغ برهنه بر بالای سر علی الحجتین آمد روزگار تازه کرد غم از وزیرا
که درینما بگردن جدمین علی الحجتین طالب افکنند و بمجد آوردند که با ابی بکر لعین بیعت نماید و انحضرت را
ابا نمود و عرض خطاب علیه اللعنة و العذاب همیشه کشیده بر سران حضرت دوید که یا بیعت ابی بکر داری یا
اینکه ترا بقتل میرسانم حسن و حسین خود را به پدر بزرگوار خود چسباندند و خروش و الباء و اعلیاء بلو
و فاطمه زهرا عجم بر آمد و آغاز کرد و زاری نمود و ارکان زمین و آسمان بلرزه و زامد **القصة**
جلاد بد نهاد ان حضرت را بنیغ بر دو اول قبری که لایق خود بود حضرت نمود و چون از راه قتل ان حضرت نمود
دستی از غیب پیدا شد و مجلاد آمد و جان را بخازان دوزخ سپرد و خالد پسر زید بنزد ان شایسته خلود در
دانش آمد و ماجرا را بیان کرد زید پدید گفت تا او را در ان قبر دفن کردند و دوباره سید التلمذین را بگوش
شوم آوردند و انکافر شرمناور شد و زبان او گشتاریت **مجلس یازدهم** زین مجلس سخن شایسته
ذات اندکس پروردگار قهار است جل جلاله که سرخی بخسار دوشانش از اشک خونین است که از منبع پالت به
جویبار و بزم نماند رسد و زردی عذار عیان در دسیه خاک نور بخورش پیدا نماند دهد حکمت بالفه اش
پره کبان تق معینر به خطاب صوت در انجن خاطرها جلوه دهد قدرت کامله اش مجنونان حج غیبی داد
مخمل نمود و آورد تا مجاز از حقیقت نماز و صورت از معنی امثال نماید در روزنامه در بر مظهر احوال
صد بدنگایان محمد مصطفی که وصی او بهترین اوصیاست و مظهر صدق و صفات اولاد اطهارش نیز حق
باطل و مفتر و جاهل و غافل کاشف است و قایل بر ارادند **مؤلفه** چون ولی حق امام العارفین زید
الابرار زین العابدین انکه حجت کرد بر اعدا تمام در دنیا کوفه و در شهر شام **بصحة صید**
که امام زین العابدین را با یازده نفر از مردان اهل بیت باطل و فحش شوم بزد پدید بردند و فرغ نفران
دختران امیر المؤمنین زینب خاتون و ام کلثوم که مادر ایشان فاطمه زهرا دختر رسول خداست و قیام و

وصفتی بود که مادری شیبه زین مردم بحضرت خیر البشر فرزند نامی امام مظلوم علی اکبر است و یکی ز باب ماد
 سکنه مظلومه بود دیگر ام اسحق دختر طلحه بن عبد الله مادر فاطمه کبری عروس قاسم و دیگر مادر جعفر و زینب
 و جعفران کودکی بود که چون جناب علی اکبر بدرجه شهادت رسید و سرور شهید اجداد و اجداد در خیمه حاج
 آوردند آن کودک معصوم از خیمه بیرون دوید و از دهشت می لرزید که ناگاه حمله زین کامل تبری ساخت
 و آن مظلوم را برادر خود ملحق ساخت و زینبده است که پدر بزرگوار خود را در خواب دید و چون بیدار
 حضرت را ندید از فراق چندان زاری نمود که بخوار رحمت خدا پیوست مجلس وفات او ذکر خواهد شد چنان
 استبدالت شایسته چون داخل مجلس انجمن بیدین شد فرمود ای زینب یا خدا سوگند میدهم ترا که اگر حضرت
 رسالت ما را بدین حالت ببیند چه خواهد گفت فاطمه گفت ایلمون دختران حضرت رسالت را سیر
 میکنند بوان ما و نوزاد در روز جزا رسول خدا خواهد کرد کبر خاضعین از سخنان آن فرزندان زاده ستید
 المرسلین کریتند و صدای کربیه زنان از خانه بید بلند شد **مولفه** از کلام دختر سبط رسول
 چشم کردون ای عزیزان خون کربیت سینه فرزانه و دیوانه سوخت دیده مرا قتل و مجنون کربیت
 اهل مجلس شوم انکار ظلم خیران جمال و کمال و احوال و خصمال ان بزرگواران بودند و نیز بید بای خود
 و بزرگ و مردان و زنان و صغیر و کبیر ایشان هر یک تکلم نمود جزو ای فانی میشنید که کفر و ظلم او بر هر کی ظاهر
 کردید و سزا اینکه امام حسین بن باسیری در داد این بود که ایشان معدن علم و عرفان بودند از کلام حکمت
 فرخام خود کفر و ضلالت بر عالمیان ظاهر سازند تا خلق را شبهه فایه نمایند در جمل و نادانان ملعون و در علم
 و عرفان و حقیقت خاندان شاه مردان و شیر بزدان پس شرح موئی از اهل شام مجلس درآمد و چون نظریں طلعت
 نمایون دختران سرور مظلومان افتادند گفت که ایشان گنبد گفت ای زینب ایزین دختر از این بیختر و ایشا
 بسوی فاطمه کبری دختر مظلومه سید الشهدا کردان مظلومه معصومه از طبع فرخام ان بد فرخام بخود بلرزید و بجان
 همه خود زینب خاتون چسبید و بزبان حال گفت **مولفه** ای من خدا ز تو چون زندگی کنم مر خوا
 زاده ام بچه سان بندگی کنم هر خدا بگو باین مردی تمیز کی دختر رسول خدا میشود کینز ایتمه
 و اینور دیده خاتون دو جهان **مولفه** ذکر این مرد نادان بی غیر است **مختصر** دختر زهر کربیت
 جناب زینب ان مظلومه را نکین داد و بان مرد سرخ موی روسا فرمود ایلمون زبان در کام خواستوشی
 کمتر و زینب را هیچ یک اختیار چنین امری نیست تو کبیتی که خود ترا عزیز میخواهی ز اهل بیت رسالت کینز
 میخواهی بزینب بید گفت اگر میخواهم میتوانم زینب خاتون فرمود هر گاه از دین بددوی و انکار عزیز
 حضرت رسالت کینز بزینب در غضب شد و گفت با من چنین سخن میگوید بددوی از دین بددوی
 خاتون فرمود بدین بددوی بددوی و هذات یافتند اگر مسلمان شده باشند بزینب گفت دروغ

میکوفی ایدشمن خدا انعمصومد گفت تو اکنون بسطنت خود مغزوری و هر چه میخواهی میگوئی مرد دیگر
 جواب ترا بمن گویم پس انشای بار دیگر این سخن را عاده نمود نیز بد گفت ساکت شو خدا ترا در هر چه چسبنا
 ام کلتوم بانشای خطاب نمود که ساکت شو ای بد بخت خدا زبان ترا قطع کند و دیده اترا کور کند و دستها
 ترا خشک گرداند و باز گشت تو بسوی اشرجهتم باشد اولاد انبیا خدمت کار اولاد زنا نمیشوند پس اکلثوم
 هنوز سخن تمام نشده بود که حق تعالی او را مستجاب کرد زبان شای ملعون لال شد و دیده اش نابینا
 گردید و دستها پش خشکید پس از بزرگو او فرمود الحمد لله نعم که عقوبت دنیا از توبه اینست برای آنکه متعرض
 حرمت حضرت رسالت گردد **و بر و ایت سیدنا و سر رضی الله عنه**
 در مرتبه نایب انشای پرسید که ای زید پد ایشان چه کسانیند زید پید گفت این دختر فاطمه دختر حسین علی
 ابن ابی طالب است و این زینب خواهر حسین است شای گفت ای زید پد ایست خدای بر تو باد زید پد پسر زینب است
 و اهل بیت او را پیر میخانه من تو هم کردم که ایشان اسرای فرنگند زید پید حکم کرد تا انشا پیر گفتند
 و اهل بیت را نیز ندان فرستاد و امام زین العابدین علیه السلام را با خود ببرد **مجلس و ازین**
در بیات بر زینب زید پید حضرت امام زین العابدین علیه السلام
را بمسجد جو امیر ز و امر کلامی که از درج فصاحت و بلاغت خازنان اند
 لاموت و کجوزان خزان جیروت تا جذازان مملکت ملکوت شهر یازان اقلیم ناسوت یعنی اوصیای مسافر سبحان
 الذی انشری اولبای متوطن حرم فکان تاب قوسین آوازی سلاله کان زینب منسبلون فی فرزندان وارث
 کند هر روزی ظاهر و با مراد محصور اکلید حد و سپاس خداوند پیشه قیامی است تعاشانه عن الأذالیک
 الأذکار که لالی متلاب وجود ائمه اطهار و از انجان عنایت بی عنایت غیبی ساحل شهمود رسانید و گوهر شب
 چراغ ذات اندیشان را فروغ بخشیشان امان عباد کرد آینه کلامشان موجب اعلا کلمه دین و مقامشان
 نالی مقام خیر المرسلین است **مولفه** بشوید از استان اینداستان از ولی خوا نام دانسان
 از امانی کرجای اهل شام بودند در شام صبح او چوشام انکه دایم با دل پر درد بود اشک سرخس بر
 عذار در بود انکه از هجرید چون میگریست جای اشک از چشم ز خون میگریست یکی از اموری که در
 شام بمحضت امام زین العابدین روی داد ان بود که در روز جمع که جماعت منافقان در جامع دمشق جمع بودند
 زید پید ان حضرت را بمسجد طلبید و چون ان حضرت داخل مسجد شد **مولفه** دید مسجد را که چون در
 معان کشته ما دای بیرون زادگان کشته مسجد بمسجد اشر برکت ساکنانش از شراب کفر مت خای
 مؤمن مسکن کفار بود سحر ان کافران ز نار بود بود نمزودی بایوان خلیل کرده شیطان خالکوی خیر
 اندران مازی نبی نامل بود خائین مصطفی بوجهل بود بود محرابش مکان انبند کآمد ازین نازیشان
 شهید پس ان حضرت از نظاره اجتماع منافقان و خراب حر و مکعب ایمان عین و اندوه کین در گوشه قرار گرفت

کفیت مجلس نیر و اهل بیت

و در اندیشه مال کار انجامت متکرم بود نیز بد بید خطیبی بجای نیر طلبید که از مردم شام و از جمله انادی
 در حضرت خیر الانام بود و امر نمود تا بمنبر برآمد و شروع نمود بحدیث و سناش اهل ابوسفیان و مدینه و ناسری
 عزیز پیغمبر آخر الزمان **مولف** خواند موسی را ز جمل کرها ان برای خاطر فرعونیان گفت عیسی را
 ز اصحاب مجود از برای خاطر فرعونیه بود پس مدت کرد از شاه شهید از پی خوشنود طلب نیرید سرور
 بکسان و پیشوای اهل ان امام مبین امام زین العابدین از سخنان آن خطیب ایمان تحمل را صواب ندانند
 ناممل فرمود ای شای **مولف** خوش نیر ببلدان چین راجه شد که مزاج بر شاخ گل نشسته و فریاد میکند
 بد خطیبی بوده خدا و رسول را بخشم از برای خوشنود مخلوقی **مولف** ای بر باد ان خلوق و دها
 که کشند سوی ماه اسمان پس خطاب نیرید کرد که مرا رخصت ده تا بمنبر ایام و کلمه چند که موجب رضا
 و خوشنود خدا باشد بیان تمام **مولف** بر فراز منبر از قبض کلام نازه کرد انم روان اهل شام
 نیر بازانند پشه که مباد از قبض لال جو بیار فصاحت و بلاغت آن حضرت نهال اراد ثال و سواد در
 در بوستان فلوب ستمغان سرزند قبول نکرد اشرف شام بر خواستند در خواستند که ما میخواهیم کلام این
 جوان هاشمی را بشنوم و مستمع الفاظ و عبارات اهل حجاز شویم نیز بد گفت ای قوم این جوان از ذریه پیغمبر آخر
 الزمانست خود و نیز در ایشان افصح فصیحی است بمنبریم که بر منبر رود و اهل ابوسفیان را رسوا کند قوم
 که از این کودک چه بر می آید نیز بد گفت که این ذریه پیغمبر است که با فصاحت علم و کمال از مادر متولد میشوند
 حاضران مبالغه نمود انم و توانستند در مجلس ایشان مواجیم اجازت داد پس ان طوطی شکرستان مازان
 و عند لب شاخسار بلع سیم غ فاف فف قد فرار مر غرار و ما یقول **مولف** چراغ افروز
 چشم اهل پیش طراز کارگاه افزینش های اوج علم و فضل و ادراک نژاد ارجمند شاه لولاک
 بمنبر رفت چون شاه ولایت زبان بکشاد از بهر هلاکت بمنبر شد چون خورد شهیدانو فرزند شاه
 از برج انصر پس آنحضرت خطبه مشتمل بر حمد ملک و جلالت و غایت حضرت و سواد و ال بیان فرمود
 که احد از فضیای عالم و بلغای مآدم بان فصاحت و بلاغت نشینده بودند **مولف** هر که بشنود ان
 ان کلام دلربا بود اگر زمره اهل صفا بیاد او مدبلم خوبوار شد دامش از خون دل کلنا ر شد
 دینهای حاضران اشکبار و دلهای شامیان نیرید کرد بد بعد از سناش و در دوازده سلسله جلجل احمد
 زبان بکر و غیاز مناجات مفاخر ابای کر ام خود گفتو نجو که چشمها و اکربان و دلهار ابر بیان ساخت پس
 فرمود ایها الناس که مرا شناسد شناوهر که نشناسد بداند که منم فرزند مکه و منی و منم و صفا
مولف منم چشم و چراغ اهل پیش نژاد افتخار افزینش منم فرزند زینت بخش افلاک
 سلسله ارجمند شاه لولاک منم فرزند االشکر دین و معنی حضرت ختم البیتین منم سبطی که فرزند
 دو شام فرزند افزای چشم مهر و امام باهل علم و عرفان سرور منم غریز دهن پیغمبر من غریز

لکه که
 در این مجلس
 خطیبی
 بود که
 از مردم
 شام
 و از جمله
 انادی
 در حضرت
 خیر الانام
 بود و امر
 نمود تا
 بمنبر
 برآمد و
 شروع
 نمود
 بحدیث
 و سناش
 اهل
 ابوسفیان
 و مدینه
 و ناسری
 عزیز
 پیغمبر
 آخر
 الزمان
 را
 خواند
 موسی
 را
 ز
 جمل
 کرها
 ان
 برای
 خاطر
 فرعونیان
 گفت
 عیسی
 را
 ز
 اصحاب
 مجود
 از
 برای
 خاطر
 فرعونیه
 بود
 پس
 مدت
 کرد
 از
 شاه
 شهید
 از
 پی
 خوشنود
 طلب
 نیرید
 سرور
 بکسان
 و
 پیشوای
 اهل
 ان
 امام
 مبین
 امام
 زین
 العابدین
 از
 سخنان
 آن
 خطیب
 ایمان
 تحمل
 را
 صواب
 ندانند
 ناممل
 فرمود
 ای
 شای
 مولف
 خوش
 نیر
 ببلدان
 چین
 راجه
 شد
 که
 مزاج
 بر
 شاخ
 گل
 نشسته
 و
 فریاد
 میکند
 بد
 خطیبی
 بوده
 خدا
 و
 رسول
 را
 بخشم
 از
 برای
 خوشنود
 مخلوقی
 مولف
 ای
 بر
 باد
 ان
 خلوق
 و
 دها
 که
 کشند
 سوی
 ماه
 اسمان
 پس
 خطاب
 نیرید
 کرد
 که
 مرا
 رخصت
 ده
 تا
 بمنبر
 ایام
 و
 کلمه
 چند
 که
 موجب
 رضا
 و
 خوشنود
 خدا
 باشد
 بیان
 تمام
 مولف
 بر
 فراز
 منبر
 از
 قبض
 کلام
 نازه
 کرد
 انم
 روان
 اهل
 شام
 نیر
 بازانند
 پشه
 که
 مباد
 از
 قبض
 لال
 جو
 بیار
 فصاحت
 و
 بلاغت
 آن
 حضرت
 نهال
 اراد
 ثال
 و
 سواد
 در
 در
 بوستان
 فلوب
 ستمغان
 سرزند
 قبول
 نکرد
 اشرف
 شام
 بر
 خواستند
 در
 خواستند
 که
 ما
 میخواهیم
 کلام
 این
 جوان
 هاشمی
 را
 بشنوم
 و
 مستمع
 الفاظ
 و
 عبارات
 اهل
 حجاز
 شویم
 نیز
 بد
 گفت
 ای
 قوم
 این
 جوان
 از
 ذریه
 پیغمبر
 آخر
 الزمانست
 خود
 و
 نیز
 در
 ایشان
 افصح
 فصیحی
 است
 بمنبریم
 که
 بر
 منبر
 رود
 و
 اهل
 ابوسفیان
 را
 رسوا
 کند
 قوم
 که
 از
 این
 کودک
 چه
 بر
 می
 آید
 نیز
 بد
 گفت
 که
 این
 ذریه
 پیغمبر
 است
 که
 با
 فصاحت
 علم
 و
 کمال
 از
 مادر
 متولد
 میشوند
 حاضران
 مبالغه
 نمود
 انم
 و
 توانستند
 در
 مجلس
 ایشان
 مواجیم
 اجازت
 داد
 پس
 ان
 طوطی
 شکرستان
 مازان
 و
 عند
 لب
 شاخسار
 بلع
 سیم
 غ
 فاف
 فف
 قد
 فرار
 مر
 غرار
 و
 ما
 یقول
 مولف
 چراغ
 افروز
 چشم
 اهل
 پیش
 طراز
 کارگاه
 افزینش
 های
 اوج
 علم
 و
 فضل
 و
 ادراک
 نژاد
 ارجمند
 شاه
 لولاک
 بمنبر
 رفت
 چون
 شاه
 ولایت
 زبان
 بکشاد
 از
 بهر
 هلاکت
 بمنبر
 شد
 چون
 خورد
 شهیدانو
 فرزند
 شاه
 از
 برج
 انصر
 پس
 آنحضرت
 خطبه
 مشتمل
 بر
 حمد
 ملک
 و
 جلالت
 و
 غایت
 حضرت
 و
 سواد
 و
 ال
 بیان
 فرمود
 که
 احد
 از
 فضیای
 عالم
 و
 بلغای
 مآدم
 بان
 فصاحت
 و
 بلاغت
 نشینده
 بودند
 مولف
 هر
 که
 بشنود
 ان
 ان
 کلام
 دلربا
 بود
 اگر
 زمره
 اهل
 صفا
 بیاد
 او
 مدبلم
 خوبوار
 شد
 دامش
 از
 خون
 دل
 کلنا
 ر
 شد
 دینهای
 حاضران
 اشکبار
 و
 دلهای
 شامیان
 نیرید
 کرد
 بد
 بعد
 از
 سناش
 و
 در
 دوازده
 سلسله
 جلجل
 احمد
 زبان
 بکر
 و
 غیاز
 مناجات
 مفاخر
 ابای
 کر
 ام
 خود
 گفتو
 نجو
 که
 چشمها
 و
 اکربان
 و
 دلهار
 ابر
 بیان
 ساخت
 پس
 فرمود
 ایها
 الناس
 که
 مرا
 شناسد
 شناوهر
 که
 نشناسد
 بداند
 که
 منم
 فرزند
 مکه
 و
 منی
 و
 منم
 و
 صفا
 مولف
 منم
 چشم
 و
 چراغ
 اهل
 پیش
 نژاد
 افتخار
 افزینش
 منم
 فرزند
 زینت
 بخش
 افلاک
 سلسله
 ارجمند
 شاه
 لولاک
 منم
 فرزند
 االشکر
 دین
 و
 معنی
 حضرت
 ختم
 البیتین
 منم
 سبطی
 که
 فرزند
 دو
 شام
 فرزند
 افزای
 چشم
 مهر
 و
 امام
 باهل
 علم
 و
 عرفان
 سرور
 منم
 غریز
 دهن
 پیغمبر
 من
 غریز

مصطفیٰ زانور عینم سرور طلب شاه دین حسینم سزاوار بساط قرب یزدان عزیز کربلا شاه شهیدان
بریت سرور اصحاب لازم سرور سخیل از باب سازم حدیث باب من با قوم مردود بود ما
ابرهیم و غرور بشکر اندک فضا مدجه یعقوب بصیر اندک بلا باشد چو ایوب بطونان بلایان داد
چون نوح شد از دار فنا مانند دوح نطم و کینه اعدا شهید است فیتلینغ پیدا بیداریات

مرویت که فضلی از کتاب فضاید و مناقب اجداد ظاهر است

و اما کرام خود را با وقایع ظلم و جور که پدید برزگوار و عترت اطهار در کربلا واقع شده بود بفضاحت و بلاغت
بیان فرمود که از فروغ شمع کلام معجز نظام آن حضرت محفل ضمیمه ستمین روشن شد و هر یک چون چراغ در
اهشان بر آسمان روان و اشکشان جوینا دشت دامان آمد و نیزه بیک شد که خام و غام انام بیدار اهداف
پر ملامت نمایند کبر بزرگسید و مؤذن را گفت که اذان نماز بگوید مؤذن برخوات و گفت الله اکبر ان
حضرت فرمودند بزرگتر است خدا از آنچه می که او هام و افکار بصورتان تواند نمود مؤذن گفت آشهد ان
الله الا الله ان حضرت فرمود که شهادت من گوشت و پوست و استخوان من با سکر نیت خدای

مگر خداوندی که ذات اقدس منجم جمیع صفات کمال است مؤذن گفت آشهد ان محمد رسول الله ان
حضرت فرمودند که ای مؤذن ترا بنام ناجی اشرف کائنات سوگند میدهم که لحظه توقف کن که من بحق بگویم
پس و بجانب بیدار کرد و گفت ای پسر ائمه اطهار که این بزرگوار بر که نامش قائم است برضت بلند است جدید
تو است با جدید تو است یا جدید من اگر میگوید جدید تو است که دروغ گفته باشی و اگر میگوید جدید من
است کبر چه سب فرزند زاده او را بدون تقصیری و کناهی بالبئسنة و شکم گرسنه در سخنای کربلا گشتی و حرم

او را سپردی یا جواب بد او را در روز جزا چه خواهی داد فرمود ای بزرگوار نهالی را از جویبار رسالت او را
در آوردی که دهقان روزگار مانندش نه بر کرده بود و در خنجر از بوستان امامت قطع نمودی که بهار
انام مثلش را نیاورده است آماده باش خصمی رسول خدا و علی مرتضی و فاطمه زهرا را بیدار بزرگوار گفت

جلسه سیزدهم در بیان خواب دیدن سبکیت خواب تو من شبانه

و مؤذن متوجه امام اذان شد و بیدار بنماز ایستاد و امامت کرد و جماعتی را که با ایشان بسوی بران شد
و سپاس بچند و قیاس خداوند بپایست لاناخذنه سنه و لا نؤم که دوستانه را در خواب دیده بیدار آمد
دو دشمنان را در بیداری بر دیده پرده نیدار نمود خواب بیدار دلان او فرین بیدار و پهاست و بیدار در
خواب شد کانش موجب عدم هوشیار پهاست بیدار انش دیده از جهان بندد و در جهان کشانند و بنایا

چه پرده ببیند و ناخوانده دانش صدق اینفعال احوال سعادت قال سبک خواب تو من دختر بیک اختر سرور
و خمر بیدار دلان امام حسین است **مولفه** آنکه بختش در جهان در خواب شد آنکه از دنیا
بدر بینا بشد آنکه کس شرح اندو هوششند بر رخسار دیده خون ناب شد **شیخ ابن نجی**

خواب بدین سبکیند

و دیگر این خواب سکره اند

که شبی در شام محنت فرجام سبکینه خانوند
 مرضیه طاهره سیدانام بیاد پدر بزرگوار بسیار گریه و اواز اخاب ریود که ناگاه اناب عنایت الهی بر خشنا
 اما اثر ناپید و خود زاد و روضه جناید **مولف** کلشی دید در کنار پدر همه کللهای خرمین شکر
 بود مشغول بلال و بخان نخلها اندران هر زبان دیدم قری میان آن کلشن همچو ایوان کر بلا روش
 خوربان خادایان خراگه همه بودند چون بگردون غماه انعم صومه متوجه سیر و تماشای انمظرهای یون وان
 ضرر دفع ترا کردون بود که ناگاه دیدم که بیخ مرد نورانی مانند غنچه مخیره آمدند و داخل قصر حلال شدند
 سبکینه خانوند از یکی از آن خوربان سوال نمود که این قصر از آن کیست از پدر بزرگوارت امام حسین است گفت این
 مردها نورانی هستند که داخل قصر بزرگوارم شدند گفت که این خبر خیر البشر است یکی نوح و یکی یونس و یکی
 سینه سینا کلیم زبده که بخلیل کریم گفت اول آدم بود و دوم نوح و سیم خلیل کریم چهارم حضرت کلیم سبکینه
 خواتون میگوید که گفتم چنین که بود که از بسیاری اندوه دست بجاسن شریف داشت و از ام و اسایش نداشت
 گفت اول ال عبا و اخر اینها حدیث محمد مصطفی بود **مولف** سید السادات فخر عالمین حدیث افشا
 مظلومان حسین گفتم که ایشان کجا می رفتند گفت بزرگوار تو امام حسین میشدند گفتم والله میبروم بزرگوار
 جد خود و شکایت می کنم حال خود را و در این اندیشه بودم که ناگاه در خوش روی دیدم که بانها ت حزن
 و اندوه ایستاده بود و شمشیری در دست داشت گفتم این بزرگوار کیست گفت **مولف** زینت فرای
 مسند شرح بهی است جد بزرگوار تو کعبه که حیدر راست پس بزرگوارت بر پدید برزند با جدا سر پاید
 که زینت دوش و تنش که طرازا غوشت بود بر سر سفان ستم کردند و بخاک و خون اغشند بعد از آنکه احباب
 و اقارب و عشایرش و فرزندان اثر را کشته بودند با جدا حرمت ترا در حق اورغایت نکردند و گردنهای خود
 بر رسالت مراد بر گرفت و گفت ای پسران خدای بنیید که امت با فرزندان من نکرده اند پس آن حوری ^{گفتی}
 سبکینه شکایت بر آنست که حضرت رسالت را بگریه در آوری پس آن حوری دست مرا گرفت و داخل قصر کرد
 چون داخل شدم بیخ زدن دیدم در نهان عظمت خلقت و حسن و صفا و نور و بها **مولف** یکی بر نه
 و شان ز جمله افزون بجاه و مترت از حد و حصر برین بود تمام خادمه بودند نزد آن خواتون
 روان بلانمش از دیده بود ذام خون نبود در دشتش از دقیقه تا کنین بدست داشت یکی برهن
 بخون و یکین کاهی پیشک و در نای بر میخواست و دمدم از دردم ام میکا مید و چون آن می نشست
 همه می نشستند و چون بر میخواست بر میخواستند و جمله زنان و خوربان خدمت او را رعایت میکردند از آن چون
 بر رسیدم که این خواتون منظمه کیستند گفت ای سبکینه خواست و یکی کریم خادمه عیسی است و یکی ساره و زوجه
 خلیل الرحمن و یکی خدیجه کبری جليلة غیر اخر الزمان دانکه پرامن خون الود و دست دارد و همگی اورا انظیم
 می نمایند جد منظمه تو فاطمه زهرا است **مولف** آنکه رجاء از نمای بر راست جد و نون خیر غیر

حذیر بگوار خود زیم و گفتم
 با جدا هر دو ان ما را شنید
 و خورهای ما را از چشمه دست
 عاراضای کردند و ما را بر
 سوزان بر صحر سواد که در نای

ووجه شامنه بدو چنین مادر سلطان مظلومان حسین سکنه خاتون میگوید که چون نام
 آن حضرت را شنیدم بی اختیار دویدم و بخدمت آن خاتون دوسرا رسیدم و گفتم ای جدّه بزرگوار وای
 دختر احد مختار منم دختر مظلومه فرزندی مظلوم توحسین **مؤلفه** خواهم دی بخدمت تو شکوه
 سر کنم شرح شهادت پدر نامور کنم کرد خصمی دهی ز حدیث غم پدر بدنیان صبر زاهد ز روزی که
 ای جدّه مخالفان حسنت را از عجاز لعل طلیسند و چون بکوبلار رسید شمشیرهای جبار روی او کشیدند
 و دست من بر او کشادند و اب فرات را بر روی دست بستند برادرش را در برابرش و دست ازین جدا کردند پس ترا
 در پیش نظرش کشیدند اب خواست اتش بچهره حرمش زدند اما آن طلیسیدگان کین بجانبش کشیدند گفت ترا
 مادر منک تیر زمرالودش انداختند گفت خدیجه کبری جدّه من بود هدف خدنگ ستم ساز خدای
 حدّه چون گریه و گشته بر روی خاک با نین صد چاک فرار گرفت نظرش خیمه های حرم بود که شمشیر بر او فرود
 ضربت سرش را از بدن جدا نمود بعد از آن سر و فرزند ^{شهادت} فرزند کاشتر اسپر کردند و شهر شهر و دیار دیار
 آوردند **مؤلفه** مادر اخریه بود هر کشوری مقام گاهی مملکت کوفه و گاهی بحال شام ای جدّه
 یاد در پیچه و بی پدری نام غربت و اسیری مبتلا شدیم پسر ز یاد آنچه توانست از جفا کم نکرد و بزرگوار نهاد
 آنچه از ستم در دل داشت با ما بعل او زد و ناکشتن پدرم طبل شادی در کوفه و شام نواختند و با تش جو زو
 نماید لایق هزار گونه خواری کدال خند سر پدر مرا برین پدر در مجلس شراب طلیسید و با حرفیان دغا مشغول
 مهر و لعب کردند ای جدّه جوی از خیزران بر لب و دندان پدرم میزد و بعضی او را منع کردند که این لب بود
 لعل حضرت رسالتت زبان بد شام کشود گفتند این سر طراز اغوش بنول است غضبش افزود
 سکنه خاتون میگوید که جدّه ام مرا بر سینه خود چسباند و گریان و نالان کردید و از احوالات مرگ از غریبان
 و محنت بستان سوال می نمود و من جواب می گفتم سخن از غم زینب گفت گفتم بر شتر این پستان ناله آورد
 از کلتوم پرسید گفتم هوارد از اسپرانت کبری کرد مادر علی اکبر و گفت گفتم دلش بداع مصیبت فرزند میسوزد
 از عروس قاسم سوال نمود گفتم لباس ماتم شوهر را برشته آه جان سوز میدهد حدیث غمایدین بیماری بر تو
 آورد گفتم آه ای جدّه **مؤلفه** نصرت مست نالار اسپران بر بیماری بر شتر این پستان گفت ای
 سکنه در دوش چه بود گفتم ماتم پدر گفت دواش چه گفتم جوشانده جگر گفت در زینب کبری که ظهرش آمد گفتم ما
 برادران گفت در بخوری که دستگیرش بود گفتم زنجیر جفای دشمنان گفت بترش چه باشد گفتم خال خرابه
 شام گفت بالینش گفتم خشت خام گفت هوادارش کب گفتم آه گفت بر شترش گفتم ناله جانکاه گفت در بخوری
 گفتم تهر طعن بزرگ گفت گفتارش گفتم ذکر نام پدرش میسوزد جدّه ام با دیده خون نشان و دل بر بان خروش آورد
 و نمایان خوانین و حوزبان جان گریستند و گفتند ای خاتون قیامت خدا حکم خواهد کرد میان تو و بزرگوار
 قائل فرزند نور و قیامت ناکاه دیدم افواج ملائک از آسمان فرود می آمدند و ناله می رفتند و روایت

نامه ذاری اهل بیت شام

۲۹۵

شده است که سینه خواتون این خواب خود را بجهت بزرگ پدید بوجی که متضمن حقیقت بود نقل نمودن این ملعون زبان کار طبا بچه بر روی محض خود زد و کردیت و گفت آه مرا قتل حسین چکار بود پشیمان گردید از پشیمانی او را چه حاصل امنه الله علیه و علی ابانه واحسانه این خواب دختر امام حسین بود بیدار باش تا چند کلمه از هند زن بزرگ بر تو نقر بر تمام هند میگوید که چون سرهای شهدای کربلا را بشام آوردند شیخ در خواب دیدم که درهای آسمان گشوده شد و فوج فوج ملائکه نازل شدند و در برابر سر امام حسین ع ایستادند و سلام میکردند تا گاه میدیدم که بساطی از آسمان بزرگ آمدند و مردان بسیار در میان آن بودند و در میان آنها مردی بود در کمال صباحت و ملاحات و صفا و ضیاء چون بزمین رسید و دید خود را بان سرانور رسانید و لب و دندان او را بوسید و نوحه و زاری مینمود و گفت یا ولدی قتلوک و من شرب الماء و سقوتک ما عرفوک یعنی ای فرزندی ترا کشید و از فرات منع کردند و ترا شناختند ای فرزندی من حدیثی بود که حضرت محمد مصطفی و این پدر تو است علی مرتضی و این برادرش حسن مجتبی و اینها عوفای تو اند جعفر طیار و عقیل و حمزه و عباس و یک یک اهل بیت پیشتر دهند میگوید من از دهشت بیدار شدم و رفتم که بزرگ بیدار تمام و بر خواب خود مطلع شادم او را در جای خود نیافتم چون نفحص کردم دیدم که در خانه تاریک در آمده بود و رو بیدار نشسته و باز نهانم و اندوه و خوف میگوید مرا حسین بگو چکار بود گفت کما ی کوردل خواب را بشنو چون شنید غم بزرگم او افتاد و سر بر زمین بر افکند و جواب نکفت و چون صبح شد اهل بیت را طلبید و نوازش بسیار نمود و نوازش نمود و رخصت داد که بتزیه آن حضرت قیام نمایند مجلس چهارم **مرد در** **زکریا بعضی از جفاها که در شام محنت فرجام با اهل بیت** **رسالت رسید** که ما شطه قدرتش غریب از ادتش و محنت الهی اهل بیت رساند و در مجال قلوب مؤمنین و محبتین جای داده و رخسار دلکشای شامدان ایمان و ایقان را بغاره کاری ولایت شاه ولایت و ذریه طاهره از حضرت خط و خال نهاد و رفت ^{لیاس} خاطر از قامت قیامت مهر خورشید چهره سول بخار یعنی جیدر کار نموده و چادر عفتت را بر از اندام بضعه طاهره سید ابرار صفت لای وجود ائمه فرموده ^{المطهر} **مؤلفی** یکی از اسرار و تزیینات یعنی کرد مثال جوینار صلیتی کرد یکی زاد درج ایمان عروس جمله اجلال ایشان بان در مرد و ظاهر سروری داد مجبور خلا بفرتری داد بن اهلیم عفتت داد بکره بشاه اولیا فرموده هتک با از اهلیم ایمان سر بر سر داد منای دین از این کردید **اناد در ذبده التصانف و منج الصادقین بر اوقات معتبره** **معتبرین منظور است** که چرخ کاخ ولایت چون منهای شمال وجود دختر رسالت کرد یعنی فاطمه زهرا از حضرت رسول با مرجناب ملک نشان بشاه مردان تزویج فرمود و زامشکر کردون بان نوانه برآشد **مؤلفی** مشتری باز مره امدم نشین مهری که کردند در کجا فرین شد برای

مرتضی زار الشرور خوربان دیدند انجا از اقصور خانه شیر خدا معور شد اتصال نور حق بانور شد
 ستر الطیبات للطیبین ظاهر که دید و حتی بر کز رسید موالیان مکی سرور شدند و مخالفان از حد کوز
 زنان فریش با آن حد سوختند و لباس بغض و کینه در بر خود و خستند و همه در اندیشه بودند که مرتکب امری ^{روند} گردند
 که موجب ملال بتول عذرا گردد روزی از روزها با یکدیگر گفتند که شوهر غایب زهر اساس و انحضرت ز زیور
 لباسی چنانکه ما را هست نیست بساط حیره او زیور بایچه بوده است اساس حمله او چشم کره بود است همیشه رخ
 او غازه اشک کلکوست مدام در کبر او نازه دلخونت بیاید تا خود را از زیورهای گران بها از این کنیم و بجای
 زهر بهمانه تهنیت رویم تا چون بزور و لباس و از این اساس مانگر و خاطرش غمناک و دلش دردناک شود مروت
 که در آن روز حضرت رسول بیدیدن جناب بتول تشریف از زلفه داشته بودند که زنی وارد شد و خبر داد که اینک
 زنان فریش با حاجانهای زرانند و در زیورهای نامعدود بیدیدن زهرای آیند میگفت یا رسول الله ^{مؤلفه}
 بکوی دخترت از باب عیش میایند بعد از آن زنان فریش میایند تمام جامه زرین بنازد در برشان جواهر
 گرانست زین زیورشان بکوی غایب رخت نشاط در بر کن بهر چه دست راست دست چپ زیور کن
 مباد آنکه در این روز شرمشاری می چشم اهل حقیقا جمله خوار از شوی حضرت رسالت چون میدانست
 که خواتون قیامت از زیور اساسی زدین و لباسی نیست خاطر اشرف ملول و متفکر احوال بددگاه حضرت پیشا
 برداشت و گفت **مؤلفه** ای آنکه همیشه عادت احسان است لطف کرم وجود تو بی پایان است
 آنرا که بهر جامه از فضل تو نیست کرحله هزار باشدش عراستت زهرار که چینه تو است قرین شمانت اعدا لغز
 هنوز دست انصاف از بددگاه حضرت پیشا زد از بود که از بارگاه رت جلیل حضرت جبرئیل در رسید حله
 چند از آنها مذبورهای بهشت در نزد آن حضرت حاضر ساخت و گفت یا رسول الله این جامها از آنکس است
 اول بافته و طراز از مفضل خیاط صنع ایلی یافته آدم صغری بداندیشه اش زانگسند و حواله نامهای از این شسته بر سر
 از روی از ادب بر تن نیفر خسته و عینی در زانمید از این سوزن خیال ندر خسته در مخزن الهی مخزون و در صندوق خانه
 پادشاهی مکنون بوده حق جل و علا بحجاب غایب زهر اعنابت فرموده زیرا که این جامه زانگسند و در سزای حق و
 بیالای دل از این موافق است حضرت محمد ^{صلوات} شکر الهی را بقدیم رسانید و جناب بتول بفرمان خدا و رسول ^{شد}
 و استین مفاخرت گردانید و چون زنان فریش اهل شدند از مشاهده جمال بیقیاس و مجمل و اساس آن حضرت حیران
 گردیدند و گفتند یا عالم من این هذا یعنی این جامه از کجاست این جامها حضرت در جواب فرمودند هذا من عند الله
 یعنی از نزد خداست پس تمامی از زنان فریش شرمناک و خیره الملبس شدند **المشعيات مؤلفه**
 آنکه آمدن از اولاد خلیل جامه آورد از این جبرئیل کاشکی میدید که زیور لام دختر از این اهل شهر کشام
 عرقناک کوفتیاں بر سر نبود جز دل پر خوشان در بر نبود بوستان از جوهر رخ برده در جای معجزت ها از نور
 بود در زین بر پند انهم دین برده بر رخسارشان از استین **مروت که اهل بیت رسالت**

بتول شد که چون
 فریش از آنکه در این
 مباد اگر در ملال بددگاه
 خاطرش بغض نشیند
 دست نیاز

مناظره یهود و نصاری

که پروردگاز در امر عصمت زهر بودند در خرابه شام محنت فرجام از بی لباب و بی همتی از شدت کرمانا
 و سرماندنیهای از رخسار کثیر الانوارشان پوست انداخته بود بالین بمیاد کراخت خام بود و پناعت
 سبتا نام دیوارهای شکسته فریب لانه هم دوستی از دوستان خاندان رسالت ذاب در خرابه عبور شد حضرت
 سبتا ناجدین را دید که از شدت کرمانا از خرابه تنهایی بیرون آمد پناهی در سایه دیوار ای جنبه بودند و
 خست خای بر سر گذاشته بودند ^{مدعیین} حافظ خست زیر سر و بر طارم هفت اخترای دست قدر
 نکر و حشمت شاهنشاهی ^{مؤلفه} بود در سایه دیوار می کش خوردشید نورش از سایه اوشت بسی کوتاه
 ناکاه دیدیم که ناموس سبتا عالم و مخدومه صفورا و مکریم بضعت ظاهره رسول عرب دختر شاه ولایت زینب خان
 از آن و پنهان سجیل آمد و سران امام معصوم از باین بر داشت و بدامان گذاشت پس او ذاب داشته داخل خرابه
 نمود که مباد موکلین آمده آن حضرت را بدارند ایوانان در شام محنت فرجام در شب هوا بترسیدند
 که احتیاج با فروختن اتر است و در روز نوعی که می شود که احتیاج تمام بکلیج به پسر و عورت ظاهره آن حضرت
 سر ما و گرم اخذان ادیب رسانیده بود که بدن اطهرشان پوست انداخته بود و لباسی که ایشان از سر او کرا
 نکامدار کردند نشند جامه های که در بود اکثر آنها را ناپه زهرارشته بودند بنا بر آج بر دند و بساط و اسبابی که
 حضرت سبتا الله هدایت اهل بیت ظاهر مجیده بودند بر خندند **مجلس ناز و مهر از باب**
چهارم در بیان مناظرات بعضی از یهود و نصاری با زید
باید و قتل آنها حد مخصوص خداوند کلیم حکیم است که قدرت کامله اش کلام کلیم را موجب کاهی متعنا
 نمود و انفس سحر امورش احای نفوس مردمان عبرت ظاهر مجددا صاحب کرمانا انبیا کرد و در عین استیلا علی
 سکت فرمود تا آنکه بیمار کربلا جناب سبتا ناجدین **مرویت** که مکر زید بیلید سبتا ناجدین حضرت
 ظاهر زید مجلس شوم خود احضار نمود روزی یکی از علمای یهود حاضر بود روزی رسول بادشاه فرزند و در
 روز انعام یهودی بیزید اجتنام نمود و در بکر روز نصرانی زمان ملامت کشود و هر دو ان بچیا کت ^{کافران} مؤ
 از آن تم که نمودان متکرم کرد عجب نمود نصاری شکفت کرد یهود **مرویت که انعام**
 یهود زید بیلید سوال نمود که ای زید باین جوان که از رخسارش انوار هدایت پیداست کیت و نام او
 این علی ابن احمین است بر سبتا که کیت کیت پسر علی و کیت کیت مادرش که بود کفت فاطمه زهرا
 حضرت محمد صلی الله علیه و آله یهودی کفت سبحان الله کین فرزند زاده پیغمبر زاده شاست که باین زودی او را کشید
 بدعا کیت کردید عرت پیغمبر خود را در ذمته ظاهره او **مؤلفه** دل تو بود اگر در زمانه در زید
 نبود شاد چنین در ممالک فرزندش نبود ای تو تم پیش حکم دین رسول نبود در دل تو کین زول
 بندش بخدا تم اگر فرزند ای از فرزندان مؤمنی در میان می بود که ان داشته که او را پسرش نامیم پیغمبر شما
 در روز ان زمان شاد و شاد امر و فرزند او را بته نرسانیدید **مؤلفه** حق بیچگونه فراموش شد

بجای آنکه هر دو

تا آنکه یهود و نصاری
 نمود در ابواب عارفان
 بر رخسارشان کشیدند
 سطر رسول این در کتب
 العالمین سبتا ناجدین

چنین نگذاشته است اینقدر از رحلت نبی اکون بخون انبوی رنگ کرده اند دستی که بود در کف دست
 نبی بدایته بوده ابد که عترت پیغمبر خود را میکشید و اسپر میکشید و حرم او را بجهت مینماید بزید بپسید
 گفت او را کردن زیند یهودی چون حرف کشتن داشتند برخواست و گفت اگر میخواهید ^{بکشید} اگر میخواهید بکشید
 من در توره خوانده ام که هر که در زین پیغمبری بکشد تا زنده است ملعونست و چون بمیرد جای او در جهنم است و اس
 نجاشی که بزرگترین علمای یهود بود روزی باب الاسود رسید و گفت بخدا سوگند که میان من و داود هفتاد و شصت
 فاصله است چون یهود مرا ملاقات میکنند تعظیم و تکریم مینمایند و شامات مرد بزرگ است بر پیغمبر ^{شما} بکشد
 میرسانید این سر زینش یهود بان بود که بزید بپسید نمودند نصرانی که رسول پادشاه فرات بود در مجلس شوم بزید
 بپسید حاضر شد چون سرستد التهم دارا دید که انوار کرامت از آن پیدا است و نشان سفادت از آن هویدا است
 بزید بپسید گفت که ایغدار این سر از کدام بزرگوار است بزید گفت ترا با صاحب این سر چه کار است گفت میخوا
 چون بملکت خود روم شاه احوال این مملکت را سوال نماید او را مطلع سازد که چنین کسی را بقتل رسانید و سر
 او را بجهت بزید آورد تا در شادی و فرح با شمشیر یک باشد بزید گفت این سر حسین ابن علی ابن ابیطالب است ^{فرنگ}
 گفت ما در او کبیت گفت فاطمه دختر رسول خداست نصرانی گفت این سر نوورین تو نیاوردین من هب راست از دین
 تو بیدانکه پدر من از فرزندان حضرت داود است و میان من و او از پدر است و نصاری مرا تعظیم می نمایند و خاک
 پای برای تبرک بر میدارند و فرزند پیغمبر خود را میکشند و میان او و پیغمبر شما یکبار در پیش نیست بدینجا
 دین شما پس باینکه گفت که ایاشنیده حکایت کلیسای خافرا گفت بگو تا بشنوم نصرانی گفت که میان چین و عثمان
 در ریاضت که یکسال مسافه است و در میان آن معوری نیست بغیر از یک شهر که در میان ایداقع است و طول آن
 هشتاد فرسخ است و بر روی زمین شهری از آن بزرگترینست و کافور و یاقوت و عنبر از آنجا می آورند و درختان
 عود است و آن در دست نضارت و در آنجا کلیه هاست و بزرگترین آنها کلیسای خافراست و در غراب آن حقه و در
 آن حقه سم خربست که میگویند علی بن بران سوار شده و دوران حقه را بطلا و جواهر عزیزین ساختند و در هر سال
 گروه نضار انجام می روند و زارت مینمایند و پهلوانان حقه را فریضه میدهند و حاجات خود را از آنجا حاجات
 سوال مینمایند و شما پیغمبر خود را میکشید خدا قطع کند برکتی شما را بزید بپسید گفت که بکشید او را
 که ما را در بلاد خود رسوا میکند نصرانی چون این سخن را شنید گفت میخواهید مرا بکشید گفتند بلی در خواب
 مرا شنید که در دوش بدام **مولف** مرادی دولت میدارد در خواب بیابان آمد امیر و در باب خواب
 آمد از خیر البشر دوش همان نور هدایت بود از دوش بشارت داد انشا اله ابرار بفرمودن برین و خای
 اختیار من دوش پیغمبر شما را در خواب دیدم که فرمای نصرانی تو را اهل همتی و من از این سخن در تعجب بودم و اکنون
 شما در پیغمبر بوحده نیست خدا و رسالت محمد ^{صلی الله علیه و آله} پس رحمت سر مبارک سید الشهدا را برداشت و بر سینه خود
 گذاشت و بسوسید و بگریست و شامه ^{مجزات} می نمود تا در جبهه شهادت پیوست **مولف** کور بود ^{از آن}

سرگذشت کربلا و عیال کربلا

پیدا شد امرین بود و میخانی شد ای بقدر و خواه افزین از خلیل خاد مجاز خاد متاجر شیل
از غمت ام چو عیبی کربلاک جاری از چشم چو مونی در پند مجلس شانزدهمین در شب
سرگذشت سرور شهلا در شهر شام محنت و جام
سرور سر بازان خداوند غفور الذی علم بذات الصدور انرا فر از بیت که سر انورش ملاز دوش احمد مختا
بودن اطهرش بر از اغوش جید و کار او این قدم در راه محبت الهی سر داد و پشت بمر که خان بازی نداد
مؤلفه کشت زین باج جانبازی سرش کشت دهیم محبت افرش بود اندر ملک معنی ^{حلال}
مت در اقلیم صورت شهر بار تا خدا درین امام عالمین افتخار دوستان حسین کر بگویم سر
گذشت او تمام خون شود جاری ز چشم خواص و عام کر بگویم آنچه آمد بر سرش آنچه دید در غم او ^{اندک} هر
از دل و از دیده من اشک آه بگذرد اینک زمانه ای از زمانه فریبی باید مرا روز حشر تا که گویم شرح
حالت این عشر **ایشیعا** کربان شوید در مقام سروری که سر اطهرش در کربلا بر نیزه جفا
نمودند و بگویند و شام در دور بازارها و محلهها گردانیدند در شهر شام بر در دروازه شهر او بچند که او از
قتلش او نیزه گوش جهان بیان کرد و در در سزای نیزه نصب کردند تا خلق از مشاهده آن مراسم خاص شود
گاهی نیزه در مجلس شراب حاضر می نمود و زمانی در برابر آن سر مطهر الحریفان مشغول بازی شطرنج بود
حضرت امام رضا من علی ابن موسی الرضا علیه السلام و الشافعی
که چون سر اطهر حیدم امام حسین را بجهت نیزه پدید آوردند حریفان آغاز اطلبید و بزهر شراب جید و منقر شطرنج
کسزد و با بیان قمار ^{ندید} میکرد و در مریوبت که بر حریف خود غالب می شد جرعه شراب زهرناک میفود و تر جرعه شکر
در پهلوی آن طشت پر بخت که سر انور در دران بود و با ندمان خود می گفت که این شراب مبارک است که سرور
دو نیزه من گذاشت است **مؤلفه** میخورد چون بشادی دل نلعین شراب و طرای قدسیان ^{میشد}
زعم کتاب اصحاب قبل خوش دل زال خلیل زار دهر و بر رونق و کوی هر مخراب حضرت امام و شام ^{بشد}
که اید و شان حسین وصیت میکنم شمارا که چون حضرت سید الشاجد ^{باید} بسته بنای تخت نیزه پای فلش
بودند که سر مطهر سالار کربلا ^{شهادت} مجلس شوم آن حرام زاده آوردند و در طبق گذاردند آن ولد الزنا از جای ^{است}
و بشادی بنشست و اظهار فرح و سرور موفور نمود و چون نظر امام زین العابدین ^{بشد} سر برید افتاد آه شاره
امرین ^{وسید} خرم انالک افتاد و چون لب خشکیده ان حضرت زادید از آب اشک از دیده اش بدامان خاری گردید
بزان حال میگفت **مؤلفه** هر که نظر بسوی کربلا بدکم نادرست بسته خاک جهان را برکم
صد در جلوه چون توان برای نوشتن کربلا جاری بر در کار خون جگر کم و چون مادر را بیان رسالار ^ن
جناب زینب خواستون نظر بر آن سگراف نادید ^{انور} اختیار کربان طافت ز خاک زد و خورش بر آورد و با او از خیز
بنوی که دهارا پاره پاره نمود گفت ای کشته تیغ اولاد زنا و امجدی قلب رسول خدا ای فرزندان مکه و منی و اینو ^{بشد}

بسیار عوارض شطرنج را از این بنام شافعی
حضرت شافعی را در کربلا

جلد اول

۳۰۰

خیر النساء و نازبان خالی میگفت **مولف** چنان نظاره کم ایمن ز جان بروت بدیدهای تر دختر
نو و پورت همزه خود کاشکی سپیدی در آن زمان که هوای بهشت بدیدند اهل مجلس از اشنا و بیگنا
و دیوانه و فرزانه مکرر و دامند و خروش بر آوردند پس زنی از بنی هاشم که در خانه زید بود صدای نو و صحرایند کرد
و میگفت یا حبیبنا یا مظلومنا ای فرزندان محمد مختار و عزیز حیدر گمراه ایضا باید سر پوه زنان و بیجان گشته
تبع اهل جور و عدوان پس بار دیگر حاضران و ناظران خروش بر آوردند و زید پدید مطلق مناشر نکردید و
خبر زاید و بیخبر و دندان حضرت میرد و میگفت اشباح بنی امیه که در بلاد گشته شدند میبویند و میدیدند که
من چگونه انتقام کشیده از فرزندان قاتلان ایشان بریده ام ای که از اصحاب رسول خدا بود فریاد برکشید
که ای زید خدا دست ترا قطع کند هیچ میداند که این سر کینت وای بر نوحوب بر لب و دندان فرزندان
و هزار میزد و شادی میکند **مولف** این باب لکل درج که است بوسه گاه لب خیر البشر است
این لسانت که از شهید و شکر لذت زدی بیخبر است بخدا سوگند که مکرر این لب دندان بهتر از قد
دادیدم که حضرت رسالت میبوسید و میبکید و میگفت خدا بکشد گندگان ترا و لعنت کند ایشان را و معدن
گرداند عذاب الیم **مولف** هر صریقی که بر لب این نامور رسد بر لب اهل حضرت خیر البشر رسد
شده که زاه جانوز فاطمه بر خرم سپهر در ایندم شهر رسد زید پدید ختمانک شد و گفت تا اوز از مجلس بیرون
کشیدند و باز بفعل خود مشغول بود پس زینب خوانون دختر امیر المومنین برخواست و بعد از حمد و سپاس خدا
بشبه و قیاس و تصدیق بر آسبی گفتار و درستی کرد از حد خود احمد مختار و بدو خود حیدر گمراه خود بعد از
ان گفت ای زید از اینکه تنک گرفته بر ما اطراف زمین را و ما را اسیر کرده و از شهر شهر و دیار دیار آورد
گو یا کاز میکند که این از هواری مات زیم و در کار و از گرامت و بزرگ است و از این همه نکبر میکند و شامشوی
با اینکه کارهای تو در دنیا منظم گردیده و مراد تو حاصل شده و پادشاهی بنو انقال با فخر اموش کرده
فرموده خدا را که میفرماید **وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّئُهُمْ لِيَمْلِكُوا فِي الْأَرْضِ**
وَلَمْ نُعَذِّبْ لَهُمْ یعنی آن مبلغان ما مصلحتی که دادیم کافران را بهتر است از برای ایشان ما مهلت ندادیم
ایشان را مگر از برای اینکه زیاد کردیم اندکنا خود را و از برای ایشانست عذاب خوار کننده ای از عدالت است
ایضا زندان از آنکه زنان و کینلان خود را در پیش برده اند تا بنده و دختران مکرم حضرت رسالت و اسیر
کرده و بیگناه و هو دج شهید زیم و مکرر از این چه یاد و معاوی و مددکاری بجه دو طغیان بر خدا و انکار ستید
انعیان و سرور اولیا این افعال بعید نسبت از جناحی که حکم بر کنیزدگان را خواسته باشند و گوشت ایشان
از خون شهیدان پرورش یافته باشد و پوسته نشسته شبیه هاب روی حضرت رسالت برهنه کرده باشند و اینها
هم نتیجه کفر و ضلالت قدیم است و کینه نقشهای بد و اعداست که از روی بغض و عداوت بر روی اهل بیت
رسالت نظر میکند و از کشتن ایشان پرواننداری و با نهایت فرج و سر و نوحوب بر لب و دندان سید

در بیان مجزه سینه مطهر

بهشت میرفت که بوسه گاه رسول خداست و تحسین میجویی از کافران گذشت خود که در جهنم میباشند
 و تشریح میجویی بسوی ایشان بمسائل ناخفتن ذریه محمد مصطفی و علی مرتضی ای بزرگواران که چکار
 کرده وجه عذاب از برای خود مهتا کرده هر آنکه بگوها خواهد که بخت و از ندامت اشکها خواهد بخت
اشبعنا مخفنا که در سینه مطهر سید الشهدا
بنیاد است در صیات عامه و ذکر اقوال ایشان فایده
ندارد و مشهور میان علمای شیعه است که حضرت امام زین
 العابدین در روز اربعین بکربلا آورد و با سایر سرهای شهیدان ای ایشان ملحق گردانید و این
قول مجسب و آیات بچندینماید و بعضی اجازت در لایحه
 کند بر آنکه مردی از شعبان از آن سردار کوا از شام رید و آورد بالای سر حضرت امیر المؤمنین دفن کرد
 و این سبب بارت آن حضرت در امکان شریف است **و بعضی روایات دلائل بان**
 که حضرت رسالت در شام بنزالت اشترامند و با خود بردند و در آن شبی نیست که آن سینه مطهر و بیدار
 باشد اما کن منتقل شده و در عالم قدس یکدیگر متصل شده است و شاهد بر این که پیغمبر سر مطهر آنحضرت را
 بردند اینست که قطب اوندی از عشر ذی کعبه است که من در در حریم کعبه طواف میکردم مردی را دیدم که
 دعا میکرد و میگفت خداوندانم ایامزد و حال آنکه میدانم نخواهی امر زیدان سبب ناامیدی آن از رحمت
 خداوند رحمان پرسیدم مرا از حریم بیرون برد و در گوشه قرار گرفت و گفتم من از آنها بودم که تا عمر حسن
 بکربلا رفته بودیم و ناچهل نفر سرانوار امام حسین را بشام بردیم و در هر منزل معجزی دیگر از سر مطهر نظمو
 میسپید و چون وارد دمشق شدیم قائلان حضرت سر داشتند و در بیار گاه بزرگداشت و شمعی
 خوانند که مضمونش این بود و گاه بر او طلا و نقره کن که پادشاه بزرگی زاکشته ام که بچند روئاد
 از هر کس ^{بهر است} بزرگداشت که هر کجا میدانی تو که این چنین است پس چرا او را کشتی و حکم کرد که نا او کشند و ستر
 من آغان ظالمی **فقد سخط الله علیه** ظاهر شد پس مطهر آنحضرت را در پیش روی خود گذاشت و شاد
 بسیار کرد و اهل مجلس از مخالف و موافق و یهود و نصاری و عاقل و جاهل حجتها بر او تمام کردند و فایده
 و امر کرد که آن سر مطهر را در حجره که در برابر عیش و بزم شراب خواری او بود نصب کردند و فاجعل نظر را
 موکل آنرا نمود و مرا از مشاهده معجزات بسیار که از آنرا نور بظهور میسپید خوف عظیم روی داده بود
 و خوابم نبود **مولفه** در آن شب تا سحر بیدار بودم همه مدهوش من هوشیار بودم جو
 همراهمان همه گشتند مدهوش نشتم **لیسا** ز گفتار خوابموش چون پاسوار شب گذشت صداهای
 بسیار از آسمان بگوشم میسپید پس شنیدم که مشادی ندا کرد که **افیط ابوالبشر** کی دیدم که ادم علی بنیا
 و علیه السلام با من که بسیار فرود آمدند ندانم دیگر شنیدم که مشادی ندا کرد که **افیط اباخیل** الرحمن بین

جلد اول

۳۰۲

دیدم که ابراهیم باملائکه بسیار فرود آمدند ندانی دیگر شنیدم که گفتند هبط باروح الله پس دیدم که حضرت عیسی
با فوجی از ملائکه بر پر آمدند ندانی دیگر شنیدم که گفتند هبطنا کلیم الله حضرت موسی با جمعی از ملائکه نازل
شدند ناکاه غلغله عظیمی بگو شتم رسید که گفتند هبطنا جبرائیل الله من دیدم که حضرت رسالت با افواج
ملائکه مغربین فرود آمدند **مؤلف** بزمن مخبر افلاک آمد صاحب امر لولا که آمد سرور عالمیان
فخر بشر نوحه که باید صلح چاک آمد و در دوران نبی که سر مطهر امام حسین در آنجا بود احاطه نمودند
حضرت رسالت داخل انقیه شد و چون نظر انورا حضرت بر سر نور دیده خود افتاد دود از نهادش بر
خواست و انور بر روی زمین نشین **مؤلف** چو بر نومه کردون دین بخاک نشین غبار غم بر رخ مهر
نایب کشت صیاح شام غم بیکسان کشور شام برابر سر فرزند سپهر چاک کشت ناکاه دیدم نوره
که سر بر عهد نوش پیمانته بر و سنان بر آرزو صبیب بگو شتم شد و سر مطهر انور و بلایمان پاک شاه لولا که افتاد
خواجگ عالم سر فرزند خود و ابر داشت بر سینه خود چسباید و نیز حضرت آمد و گفتای پدری بین که آمد
بی رحم من با فرزندم چه کرده اندای پدر **مؤلف** مثل پیر زامت در رسالت بود کی این چنین جفتا
از حق حوالتم بود پس حضرت آدم و خلیل و کلیم و مسیح همه گریستند و غم و شر از زمین بدروه عرش برین رسید
مؤلف گشتند انبیا همه گریان و بوالبشر بر چشم ز نغمه بنواستین گرفت پس جبرئیل نیز حضرت
رسالت آمد و گفت ای رسول الله **مؤلف** شد وقت آنکه از غم توانا سر کنم بنیاد مهر راه ز بر و زبر
کنم ظلمت کردم من موکلم بر لزله زمین رخس فرما که زمین را بلرزه در آورم و دو یک ساعت بجا امتی و انامی
هلاک کنم حضرت قبول نکرد پس گفت رخصت بده که این چهل نفر را هلاک انعام حضرت رسالت فرمود
اختیار داری پس جبرئیل نیز هر یک گرفت با و میدیداش بر او می افتاد و مپسوخ چون نوبت من رسید
بحضرت رسالت اشغافه کردم فرمود او را و اگذا رید که خدا او را پنا مرزد پس مرا گذاشتند و سر انحضرت را
بردند و دیگر کسی از ایشان ندید و اثری از ان بنات **از ثقافت مرگست** چون زهر بدیدید معجزه
بسیار از سر مطهر سیدالشهدا دید و خلق ملائکه بسیار با او کردند و اهل بیبا اظهار احتجاج بسیار با او
کردند از مردم شام و تمامی خاص و عام و باز پیشبع او گشادند و دوستان اهل بیبا رسالت بی پرده
سخنهای درشتان بجزر میکشند از کرد های خود پشیمان و از حکمهای الهی زبان بیبا اهل بیبا کشود
تا بر خلق کفر و ضلالت و ظالم شود و اظهار پشیمانی از قتل سید جوانان اهل بیبا مکرر میگفت
لغت بر سر جانم باد که در قتل حسین تعجب کردم و مر و خوار سوا نمودند و اهل بیبا رسالت را با امام
زین العابدین طلبید و اظهار خجالت و شرمساری کرد و گفتا پشیمان از زندان بجانته ان بیبا ان داخل کرد
و رخصت داد که بغیر به داری سیدالشهدا مشغول شدند پس زنان الیوسفیان زبور کتخنور را کردند
و لباس مانم را در بر کردند **مؤلف** نشین غمیده در عزای حسین هزار دجله فزون از فرات